

لاجبوی مرتب است و اگر کسی با این معنی مستعد نماید باید که بنظر هوشمند درنگد که جواهر  
 حروف چون از صدق شرف سمث ظهور یافت تحفه صدر تشبیهان بارگاه نشانیها انفرادی و حال  
 عبادت در دارالقریب منجان بسکه اغیاران بصار قبول باید و در صدمه سوره بقره که سنم  
 کلام قرآنهای بدین معنی خواهد بود قوله تعالی الذلک لکتاب لرب فیه هدی  
 و موبد این معنی کلام تمام سهدانام است صلی الله علیه و اله حیث قال با علی و بل العالم لا یعرف  
 تفسیر اینچا رجوع این معنی محقق شد یا بدانت که همچنانکه سنگها در هر معدنی ظاهر  
 میشود و کبایها که در هر زمینی میرود از خاص حالی نیست چنانچه در معالجات و  
 پرنجات محسوس و مشاهده میگردد و هم چنان این جواهر حروف که بعضیها گمان جتا  
 جلال و حضرت قدس که منبع فوه و تاثیر است بدین جهان امزش و عرصه الاشرف فرستاده  
 اند با یکدیگر مثل این خواص خالی نباشد و جهت تحقیق این صحت از پاراد مقدمه ناگزیر است  
 که چون طالب صادقی متذکران کرد از خواص حروف کاهی تمام باید و بیان نشانست  
 که مبنای معالجت و دفع امراض و اسقام و حفظ صحت و از یاد فوه بر معرفت طبایع  
 اشیا و تبیین مراتب آن خواهد بود و خواص هر یک دانستن چنانچه در فرا یاد نبات  
 مذکور است و بعد از تذکر این معنی معلوم باید کرد که دفع هر چنین بقابل و ضدان صورت  
 نمیند چنانچه ظهور و تاثیر هر شیئی بمفادیه مثل ان محقق گردد و این معنی امر عام است  
 خواه در دفع امراض که کاری میشود خراج و خواه در محافظت مرتب عند البت که قوم صحت  
 ان مزاج بدان خواهد بود چندانکه کسی در تحقیق معرفت طبایع ماهر تر باشد تفصیل  
 هر یک تزدان ظاهر تر ایند در ایند و نوع تصرف که دفع مرض است و حفظ صحت از انبای  
 جنس کامل تر بود و قادر بر و چون این مقدمه بوفوع پیوست کلامه طب بقوه شتتا  
 طبایع اشیا تصرفات تمامی نمایند و بر اعمال ایشان خواص کلیه مرتب است بیاید  
 دانست که واقفان موافق حروف نیز بواسطه معرفت طبیعت و فوه واس هر حروفی  
 دو کرد اصل و اتاری که از خواص انظار هر کرد و تصرف تمام در اکثر امور و مهمان توانند  
 نمود و جواهر علمای طب با استعانت فوه نظری استخراج چهار مرتبه از تفصیل مراتب طبایع سه

نموده اند

نموده اند. و بس در شناختن زباده آران فاد در نبوده اند فانان که بوسیله حروف منربک  
 اسماء هر چیزی مساوی در این مسلک شروع نموده اند ایشان را همین مراتب روشن گشته  
 تا درجه مرکب و در فایق هر درجه و توانی آن در فایق تا سوادس یعنی هر مرتبه را از مراتب چهار  
 کانه طبایع هفت طبقات ثابت کرده اند و حکما چونان در پاره فصدیه را خواص کافی و خواه بنانی  
 و خواه حیوانی بحسب طبیعتان روانامی نهاد مانده و حرفی چند مرکب ساخته که از صورت  
 آن مرکب ماده و طبیعتان شیء معلوم شود و شرح آن لا یون این مختصر نیست و مابجه مثال  
 نام یک عفار که در افاد آنها گویند و در پی و آن چنان است که از ترکیب ترتیب این حروف  
 بفواعد عام خود معلوم فرموده اند که در این عفار سیزده مرتبه و ثالثا از حرارت است و سه  
 درجه و شش درجه و پنج تا نیند برودت و شش مرتبه و پنج درجه و پنج در فضا از پیوستن  
 و یک درجه و هشت درجه و دو تا نیند و پنج ثالثا از رطوبت پس بعد از نظر اجرای حرارت  
 پیوست بیشتر یافته اند و حکم کرده اند که فاد آنها گرم و خشک است و آنها بنقد مان معلوم  
 شد که حروف را طبایع و خواصی است بعضی صاحب حرارت و پیوست و برخی صاحب حرارت  
 و رطوبت اند و بعضی صاحب برودت و رطوبت و بعضی صاحب برودت و پیوست و در دفع  
 امراضی که از غلبه رطوبت بود با الله توفیق جویند و در ازاله امراضی که از غلبه برودت باشد  
 بحروف حاره تشکین آن ماده حاصل آید و من البانی و در بعضی افسوسها که حکمای هند  
 جهنم دفع مضرین هلاهل و لذع حیا و عفار ب و غیر آن ترکیب کرده اند اینمغوظ ظاهر است  
 و بکرات مشاهده افتاده پس هر گاه که ترکیب کلمه که مفهوم آن بحسب وضع و لغت معلوم  
 نباشد و در این مرتبه مفید است هر این کلماتی که از روی لغت دلالت بر صفتی از صفات  
 کمالیه داشته باشند از جهت وضع بحکم صاحب شرح اسمی از اسماء الله بوده بی شبهه تلاوت  
 و تکرار آن منج ضایع و دفع آن مضار خواهد بود علما جفریده انوار فواید هم در بعضی  
 رسایل تصریح کرده اند. بانکه ضعف طالع و بی رونقی امور را جز با اسماء الله علاج  
 نتوان و قول حضرت رسالت پناه هم مویدا بر است تا آنجا که میفرماید که اللع سلاح المؤمن  
 و در جای دیگر میفرماید لا یبرک فی الفضا الا الدعاء و دعای بی کرامت صفتی صورت نمیند و در باب

امام علامه شیخ ابو الفیاس یونی مفرطاً بداعلم ان اسما لا تقدر تعالیٰ لہا خواص تفعل بہا المنفعلات  
 حال الثلاثہ بہا والمدامندہ علیہا وبر اسرار خصیہ و ما کان رموز علیہ واضح ولا یحسب  
 کہ حفاہق مباحی اسما مقدسہ حضرت عزیرت ان رفیع است کہ پیچہ در الی اوہام امام بدین ہفت  
 ان رسد و افکارا برار کہ را کبان مراکب سارند پیرامن در لکان طوفی نمانند جل اسمہ  
 تعالیٰ و وضعہ العالیٰ عزیرت بیفہم و ادراک نظم این سان کہ کند ما ست کوتاہ  
 برزروان کرا بود واہ ولی غافلہ زینت و مظنہ شبہت مخازن فوخر بیہایت و معاد  
 جواہر الطاف بی غایت اسما عظام ملک علام تواند کہ تاثر و خاصیت ہر یک از ان بحسب  
 تجرید و عیان محقق شد و العیان لا یحتاج الی البیان و موید سخنانہ انکلام معالی  
 سان کہ در بعضی عوان ماثورہ واقع شدہ کہ اللہم انی اسئلك باسمک الاعظم الذی  
 اذا دعیت بہ حیث و اسم اعظم در میان اسما السنکہ چون یاد کردہ شود ہذا رکعہ  
 بیان ملحق شود بجزایب افزان باید و نسبت ہر کسی اسم اعظم اسمی دیگر تواند بود  
 چنانچہ در شرح احادیث شیخ صدیق الدین فونوی قدس سرہ العزیز وارد است  
 کہ الاسم الاعظم بالنسبہ الی کل موجود عیان عن صونہ الاسم المبرم من معنی الختیبۃ اللہ  
 من جہتہا بسندہ ذلک لوجود الی الحق سبحانہ وانہی منہی معرفتہ سبحانہ سواہ کان  
 الموجود من الایمان والجن او الملک وغیرہم و حاصل معنی سنکہ ہر ربی فردی اسمیت  
 کہ عبون فیض کلی ان اسم کہ بحریت خار در ارضی استعدا دات و فاطمات ان من شیخ  
 سکرید و نہال کمال در حدیث حقیقت و بواسطہ شایع ان رشحات نامی و من شیخ میشود  
 تا وقتیکہ ذات شریفین بظہر فیض ان اسم عزیز سمت اعزاز و اکرام باید و عرابین نقابین  
 این مباحث را در مثال ابن محال محل جلوه و ظہور نیست غرض انکہ ہر فردی اسمی با بنیاد  
 بشرف تربیت شرف دارد و دانستن ان اسم بہ نسبت ہر شخصی کہ در جہت تربیت است  
 بد و نوع میتواند یکی بطریق کشف دوم بطریق کشف ما طریق کشف است کہ اہل  
 باطل استخراج ان اسم از ذکر بمعانی بوسیلہ غرض کشف می نمایند و میگویند کہ مرتبہ ہر  
 ان اسم است کہ بندہ بحقیقت ان اسم شدہ باشد و منصف بصفی اہل حفاہق ان اسم ہما تواند

کشف

کشت و بعبودیت ان اسم انساب یافته و هر ایند بسبب مشاهده بعبودیت ان اسم عبدا و  
 باشد چنانچه ما این را بواسطه مرتب است این شریفین الرب و الملك عن الرب و عن الملك  
 گویند و باز میان عبارتی که آریاب حکماث استماتند تفاوت مراتب بسیار است و فعنا  
 بعضاهم فوق بعض درجات فاعز الله من عن الرزاق فایز عبد الرحمن من عبد المعبود و تحت  
 حال این مقال مقتضی جولان فرسان این نوع بیان نتواند بود اما طرفه رشف ان است  
 که جامعیکه بی بیاطن جروف و کلمات نبرده اند و بسواحل ظواهر جروف از سیاحت در  
 محیط تحقیق کلمات بازمانده استنباط ان اسامی از اسم و لغت و کتب و طالع و صاحب طالع  
 هر فردی از افراد انسانی کنند و اسمی که در حد حروف غایب طوس بدستور معین و قانونی  
 مطابق یکی از این خمسة مذکور و علی الانفراد با موافق در پاسه علی الازدماج باشد استخراج  
 بر فرائض ان مواظبت امر نمایند تا بسبب ان بقنا بیع فیوض انجار افضل با بعض اجود و الجلال  
 در دریا عرض جود او ظاهر گردد و بمفاتیح عنایت و مپا من هدایت ابواب حصول مقاصد  
 دارین و اسباب وصول مطالب منزله بر وی وی مفتوح و برای وی مهیا گردد و مکمل  
 بر این زمان و مغربان طوارق حدثان از سیاحت احوال شرف و منافع شود و در  
 هر مرام که شروع نماید و در هر کار که خوض فرماید من کل الوجوه علی احسن الحال و این الفاظ  
 بر وفق مراد و مرام مپسر و محصل شود و این اسما را در هفت بطن از بطون اصول خمسة  
 مذکور استخراج تواند نمود و جهت هر فردی فریب هفتصد اسم بیرون توان آورد  
 و فینکه ملاحظه بطون اسما و مراتبان کرده شود اما آنچه سبب تمام مهام ضروری  
 و تکمیل و تنهیم حاجات عاجله و اجله باشد نامهاست که از بطن اول استخراج کرد و  
 چون جمعی از اخوان الصفا و خلال و فاحسن الله احوالهم و حقوق النجر امام التام  
 طرفه استخراج اسامی در بطن اول از مراتب سبعه و باز نمودن اعداد ان از مداخل ثانی  
 در منازل سبعه عشر و ابراد خواص بعضی از اعداد فرموده اند و فای عهد محبت و  
 صفای حسن مودت مقتضی ان شد که در این باب این رساله که موسم است بر صد  
 اسف در استخراج اسما حسی نوشته شود و برود و مقصد و غایمه مرتب گردد و من الله

العزم والتوفيق وهو المحققو امال الراجين مقصد اول در سوابق و این مقصد بر شش  
 نموده اشغال دارد نموده بدانکه اصول خمس در این علم عبارت است از اعداد اسم و  
 کنیت و لقب و طالع و صاحب طالع و هر اینها از پنج اصل کبیرتری نیست و بعضی از علما  
 بر اصلین عمل کرده اند یعنی کنیت و اسم و علماء و مغار بر اسم و لقب اعتبار کرده اند و جمعی  
 اسم و طالع و صاحبش و طبع نظر اخبار فرموده اند و حقیقت آنست که هر چه شخصی بدان  
 راجع است یا فخر یا خجسته یا اسم و خواه لقب و خواه کنیت و خواه نسبت که آن نیز از تفرقه  
 القاب خواهد بود آن را معتبر باید دانست چه حکم الاسماء تنزیل من السماء ان حروف مرکبه  
 که میزاد است از سایر اشخاص نامستقیم نامی با وی ندارد و بدین صورت در دیده شهرت  
 درمی آید و حکما گفته اند چون جسم منکون شد با مولودی در وجود آمده و مسما می  
 آید کسی که این اسم بر حسب مقتضای طالع و اشکال کواکب و طالع خواهد بود و این  
 معنی عظیم است و تحقیقش موقوف است بر مطالعه بر علماء حروف و اصوات و ضروف  
 التعمات و چون محقق شد که اعتبار و ابدان ششها است پس نه که اصلین را منقار عمل  
 ساخته اند نظر بر مشهور دارند از اسماء و القاب و کنیه لهذا جمعی نیز بر طبع عمل بر اصل واحد  
 نهادند و آن مرکب است که علم شخص واضح شده و بدان بین الناس مشهور گشته  
 و این فاعل از درجه اعتبار خارج است و چون میان جمعی نظر نمی کند بر معنی بلکه علی  
 حروف زاهل در باجهان بجای اسم و لقب مایل اند و آنکه طالع شخص معلوم نباشد هر آنکه  
 این معنی مقتضای آنست که اهل خامس نیز که عبارتند از صاحب طالع است همچون مانند نزد  
 آن طایفه این دو اصل از جنس اعتبار است و بسبب اصل الکفا نامند خواه اسم و لقب  
 و کنیت و خواه اسم و طالع و صاحبش آن را طریقی عدل میخوانند و چون بدو اصل فاعل  
 کنند خواه اسم و کنیه و خواه لقب و اسم آن را طریقی سهل میخوانند و عمل باین اصل چندان  
 اعتبار ندارد و ما چون طریقی کمال عمل مینمایم از این اصول خمس که برینا باشد چه حقیقت  
 هرگاه که یکی از اصول ندارد از دایره عمل خارج کرد و بدان مقدار نقصان بر اصل  
 استخراج منظر خواهد شد جمعی از محققان چون شیخ ابوالعباس بونی و امام زکریا که شرح

زابرحه سببه است و ابن خلدون مصری و من تابعهم بر این منقول اند که اصول خمسة این عمل  
 منقول نیست و این خبر این است که خود در این فن و هو الامام صاحب کشف و الحسام  
 شیخ قطب الدین محمد العشی قدس سره استفسار کردیم که چون لقب و کنیه مطاع کسی معلوم  
 نباشد چه چاره توان ساخت که قواعد اصول خمسة مترادف نگردد و فرمودند که من اذعم باید  
 خود شیخ نور الدین عبدالوهاب رحمه الله معین معنی پرسیدم ایشان فرمودند که من اذخر  
 قطب الزمان شیخ زین الدین علی روح اقدابین سوال کردم فرمودند که اسم الشخص  
 اصل سازند و ملاحظه نمایند که او را فرزندان باشد کنیه او بنام پسر فرزند و وضع کنند  
 و الا بنکرند که از فلان ماهر که بدین نام بوده کنیه او بچه گونه وضع فرمود مانند ابو مسعود  
 العمل سازند و در لقب نیز ملاحظه باید کرد تا الفلبی که مناسب این اسم باشد در از من  
 سابقه بران رفته باشند در این زمان نیز تبع ان نمایند و اگر اسمی چند لقب مشهور  
 باشد چون علی مثلا که تاج الدین و شمس الدین و شرف الدین و علا الدین و نظام  
 الدین هر یک لطیف و الفح میشود و تخصیص ان منقول بخاطر مستخرج است بر وجه  
 ذهن و فرار باید اعتبار کند و اگر اسمی که در قدیم الزمان کسی بان مسمی نبوده باشد لقب  
 و کنیه او را مسطوی ساخته همان اسم را اصل سازد و باطالع و صاحبش اتمام دهد و اگر  
 طالع شخص معلوم نباشد بیاید دید که اندکام طبفه از طبقات خلافت است و او طبفه منقول  
 بکدام کوکب یا بجای صاحب طالع دارد و اگر یکی از تیرتین اند خواند ایشان را بجای  
 طالع اعتبار کند و اگر از خمسة منجر ماند یکی از ندین ایشان را که در اخلاق موافق ان شخص  
 بود بجای طالع معتبر شناسد و موافقت خلافت از رساله ضعف و قوی کوکب که انرا  
 دلیل النجمین گویند معلوم توان کرد اگر چه ان شخص طالع ساله گیرند بشرط توان را  
 بجای طالع بکار و در ندادن باشد و بر ان اعتماد تمام توان کرد و بعد از آن چون دانستند  
 که بنای عمل بر اصول خمسة است که در تحت این اصول خمسة عملی بکار بستند که از اسرار  
 گویند و جمع الاصول نیز خوانند و ان بطن اول است از بطون سبعة و شیخ صاحب کشف و الحسام  
 الحروف که انداد مراتب است که از من حروفی که بعضی برین مذکور است و انرا

که و این اسرار الیوس که در مرتبه اول است از بطون و سبعة منظوم است برده مرتبه و منشعب  
 میشود از وی در مرتبه اولی که در مرتبه دیگر که او مندرج و مندرج است و از این اجزاء خوانند  
 و افلاک عالیه میگویند و از حروف اولی باشد در حد و طواسین و میدان مایه را سبب الله  
 محبط و مفسط است و این اجزاء فروع و شعبات است و هر یک از این را از وی فاعل خوانند  
 و اعوان وی جمله عرش و مقربان و روحانیانند و چهار بق این مرتبه ظاهر میشود و بحالی شعر  
 و انحرف مفرد باشد و ط و طوسین و مع مکه الاصلی باشد و در المص و کعبه  
 و میدان جعفر از اسما الهیه الطاهره و الصادق است و این مرتبه بجموع اسما حسنی میباشد  
 در مرتبه فراد هم در صورت اشراق کما قال صلی الله علیه و آله ان الله تعالی یسجد و تسجدین اسما  
 الخ اما مرتبه ثانیه را تالیه خوانند و اعوان وی حفظ کرده اند و بکری بیان و مناظر ظهور و  
 حقائق ثانیه است و از حروف و ح باشد و حوامیم و میدان ثانیه اسما الحکیم است و این مرتبه  
 اشارت بجمل عرش علی و عدد و جمل او باشد در کون ظهور کما قال جل ذکره و بجمل عرش و بلنوفام  
 بومند ثانیه اما مرتبه ثالثه را کما بلکونید و اعوان و ملائکه اسما انختم اند و مانی بروز  
 حقیقتش سبعة جوه است کما قال هم و سبعة اذارجنم و این سبعة منشأ الطایف سبعة و اوارس  
 باشد کما تین فی موضع و از حروف وی مع فلفله التوحید باشد که بعضی جمع  
 در حد از اسما اقبال الغریب است و این مرتبه اشارت میکند باصول و فروع مرتبه جامع که بزنج  
 ملک و ملکوت واقع شده کما قال صلی الله علیه و آله الخلق من سبع و در زخم من سبع اما  
 مرتبه رابعه را جامع خوانند و اعوان این مرتبه ملائکه اسما ششم اند و مایه حال تعایش  
 در مرتبه ظاهر عدد و اهل است کما قال حله جهات نموده کما لا حله العلیه و الشهود به الوجودیه و از حروف  
 وی با فلفله مذکور است است در پس و طس و تمد و ی و اسما الله الولی و السلام است  
 و این مرتبه مشرب است بمید و افشار و ابلاغ که بالآخره که منتهی است و الله صفت رحمانه خواهد  
 بود بر عرش وجود کما اخبر عن اسم خلق السموات و الارض سنه امام خم اسنوی علی العرش  
 اما مرتبه خامسه را دهره خوانند و اعوان وی ملائکه اسما پنجم اند لهذا در صورتی در این  
 مکتب شده بر خود بخورد و مطالع طلوع هموست که محبط بر کن خود است و از حروف وی

باشد

باشد مفرد در طه و که بعضی آن باشد مع الاصل در نون و العا و حم و ی زاسما الله تعالی  
 النور است و الهادی و این رتبه پای میکند بجزرات کلبه که ظاهر جلواتند و موافقت صلوات  
 صورت تدلیس مباحی اصول است که منقش از ارکان خمس سلامه شده است که قال علیه الصلوة والسلام  
 نبی الاسلام علی خمس قال المناطق الصادر والتابو شعر اقول و روح القدس بنفث فی تقی  
 بان وجود الحق فی العدد الخمیس اما رتبه سادس از مراتب اس نبره گویند و اعوان وی ملائکه  
 اسما چهارم اند و معادن جواهر حقیقتش ارکان عناصر و بنیان طبایع است و از حروف که  
 بانفطه معلومه است در الم و حم و مد و ی زاسما الهه المجد است و این رتبه ا مشارف  
 میکند بجز این افوات که بمقتضای وفات هر مرتبه رتبه را نصیبی فراخوار شدند و اول این  
 قابلیت و میرسد که اخیر منه سبحانه و تعالی و قدر فیها الفواتها فی رتبه ام اما رتبه سابعه  
 از نظر اول نام خوانند و اعوان وی ملائکه اسما سیم اند و از آنکه حیور و سر و حلقه و دندان  
 این مرتبه مبیفات قامت در حرم تسلیم تواند بود تا بجلبه بواطن از صفات نرد و تشکک بر تو  
 نور لعین ساحل دل را منور سازد و جزاء را با صانان حوم حقیقی خلعت و لفظ و لزوم  
 شود و قد بین الله سبحانه عن وقت الصیام و مبیفات الاحرام لفوله فصیام ثلثه ایام فی الحج و اد  
 حروف وی بانفطه معروفه است در الم و الم و حم و ی زاسما حسن الجلیل است و این  
 رتبه بحسب حقیقت مبنی است از مقدمات ظهوری بعد از طلوع ربات نوریه که قال الله  
 تم ما یكون من خوی ثلثه الاله و ابرهم اما رتبه ثامنه از این مراتب ظاهر خوانند و اعوان  
 وی ملائکه اسما دویم اند و محل جلوه حقیقت وی اصل کثرات و منشا نصیبات است که باو  
 تجرد و بجزرت واحد در نهایت بعد افتاده و از حروف وی بانفطه مرکب اصلیه است در  
 که بعضی با فکر از آن بحسب فو عش در رتبه نکره بود و اگر تمد وی زاسما حسی الکبر و الرشید  
 است و این مرتبه اشارت است بنهایت بعد و کثرت با وجود غایت ضرب بوحده و تقوی  
 و ضربی که مقتضی ثابته تواند بود و لا و استلا الاله و کما قال فی اسم لا یخوذ و الهین اشین یا  
 مرتبه ناسمه را آخرین مراتب است مرتبه ثانیه گویند و ظهور و لا در لفظ و حدت اصلیه است  
 چنانچه لفظ اخرین بر کار که خام نفاط در این است و نفاط اخرین که نفاط نهمه نفاط



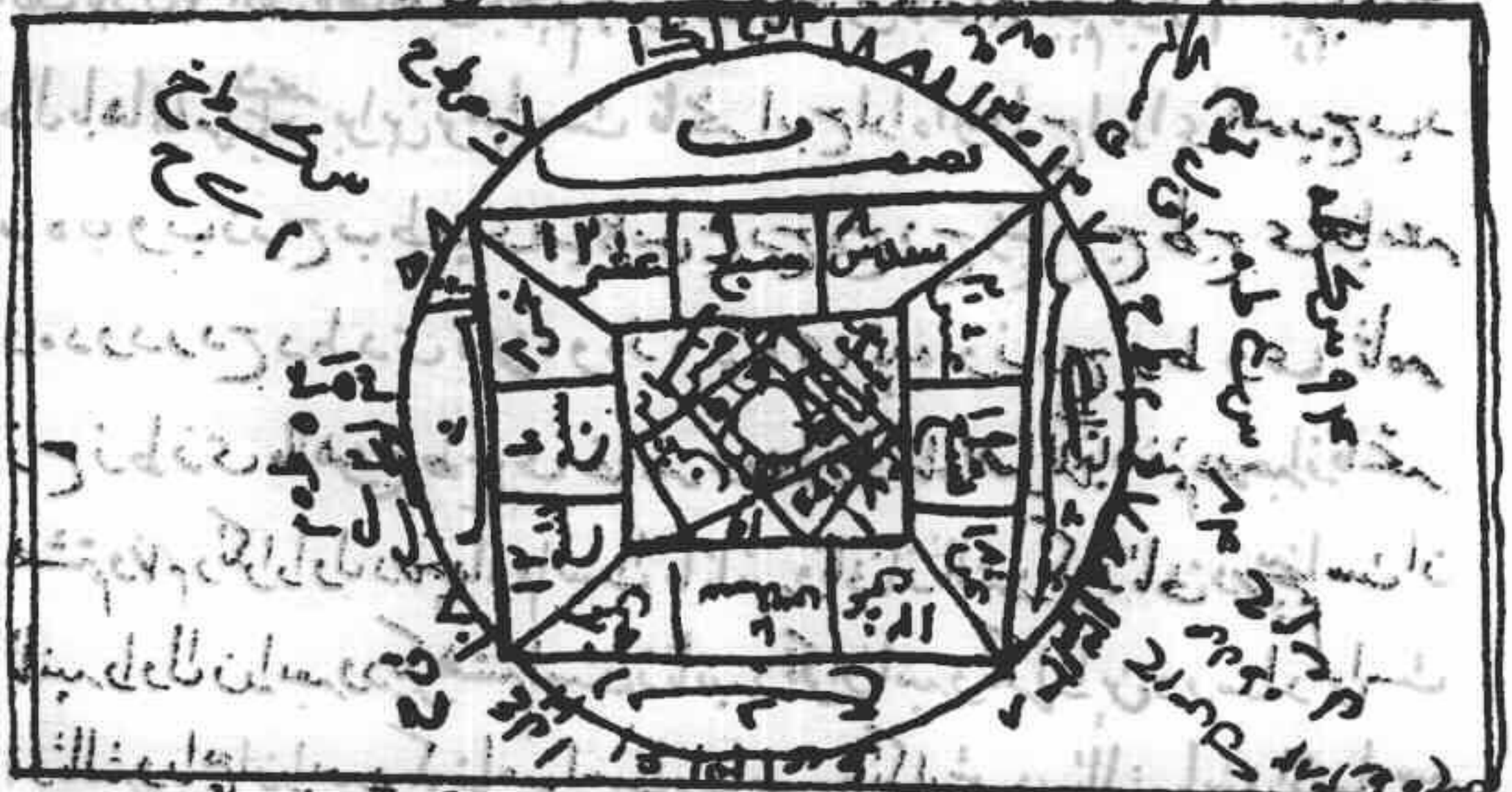
جدول الوازین وھی اصول		الصوت الکثیر واثبات اشکالها	
المفردات		الممثرجات	
		حالة الרכیب	حالة الا مراد
مثنیات	ثلاثیات	چهارمات	مثانیات
مثنی	ثلاثی	چهارم	مثانی
صوامت	السفوط		
حوامل	محمامل	مد	مثانی
الاولی	ثانی	ثالث	مثنی
دوم	سوم	چهارم	پنجم
ماله صفة العلو		ماله صفة الدنو	
اعلی	علی	ادنی	دنی
اصول	حرف	حرف	حرف

منه در این باب که از احاطه حاصل المراجعه خواهد بود و خلاصه اینست  
 گویند و آن همیشه پنج باشد یعنی زیاد و نقصان و بیاض و سیاه و کرم  
 است حرف ط نیز برای این پنج مفر است و چون فطر موش کسب کند بصیرت بکل  
 نوری از یاد نور ادراک بافته باشد دیگر موی نه صاحب حرفین یعنی حضرت ختمه  
 صلوات الله علیه کدایم وجود حکم الا ان الزمان قد استدار کهیوم خلق السموات  
 والارض بنیادی معالی صفاتش سمیث تمام پذیرفته و مبین کرد و چون تدبر کند  
 بطریق سوس کما اثبت فی الجداول در حرف اول بطریق نسبت حرف ثانی حقیقه  
 حرفین محوسس بر او ظاهر گردد و اختصاص آن حضرت بدین حروف را بعد دانسته شود  
 معنی این قول که زبان معالی بیان مرکز این الزمان علیه الصلوة الرحمن کذبت حیث  
 قال رب الله تعالی فوارطه و لیس قبل ان یخلق الخلق بالفی عام و ما قال صلی الله علیه و آله وسلم

لا یفرار

لا يفره اهل الجسد من القران الاطه وليس وديان محل در معانی در اصداف عبارات نکند  
بلکه جلوه جرایس تقابله سحران این حقایق بغرفات اشارات روی نماید و العاقل بکفیه اشاره  
نظم جوانیچا بخودی مباد و دهوش عبارات را اشارت کرد خاموش و بعد  
ماله بحیثه فهم در آمدانکه نتایج مراتب که حاصل الزاجه گویند هیچ است بیاید و  
کتابن نتایج مکرر است از هویتنی و ابدا پنج باشد بعد از اطراف اعضاء و حواس ظاهره و باطنیه  
و محامد فرانی و فلافل فرغان و مواجبت صلوه و انبیره و عدد خواص اعداد کماکان اهل  
العبار و اهل الکسا و از حروف وی با حفظه اصل قاست در نون و الفلم و ما بسطرون  
و مهتابین را سله اقد النواست و این نتایج علامتند که از ان موازین اسماء شناخته  
شود و قواعد ترکیب عزایر و قوی دانسته کرد و بنای تاپو چه سینه و غیران از غیره  
بر اول است و اگر اسمی در دایره نسبت که ان را در علم جامع دایره الرما گویند تا نلی بسزاکند  
بر انبساط بسوی خفا چون قادر کرد محمد خامس بدانکه دایره ها دایره است  
کثیرا کج روی و عزیر النفع و دایره دانسته شود نسبت اسماء و شرح هر نسبتی با سبب  
اختلاف در ملائمت و غلبه تا فر در طرفی ازان و دیگر معرفت تولد نتایج از مهات و اباب  
منعلق بدین دایره است و مرابن دایره را خواهد بسیار است و نتایج پیش از او براد ان در  
مطایب این مختصر است از قبیل منفعات و هر کجا عیبه اطلاع بر بعضی از خواص و خرابای  
این دایره باشد در رساله برهان الرمان که جامع شطریه از حقایق جفر است تا ملات و اینر  
باید نمود تاها حار و قیله تا این یوم العبد و شمله علی رقابو لیللة القدر و طالع من افق الضیب  
ولا معین مطلع اسرار الاریب طلوع الثواب و البدر فیها باذن ربهم من کل امر  
سلام هی حتی مطلع الفجر و الحجر در جدول خمسة مسطوره مودع است از قواعد کلبه  
و فوائده اصلیه بنیاب مفدا مانند در معرفت این دایره نسبت کشف اجزا و استخراج  
اسامی و استنباط صفات از ارقی نفس الامر خصوصیت او بجانب استخراج اسماء الله  
امری است غالب چه اگر استعمال در دایره نین بنظر عثور و نامند الاجوی جداول منکله  
باوی مزاج دهند آنچه خواهند از کلمات عالم وجود و جزئیات وجود عالم بکن که بتشریح

د باید و حضرت شیخ قطب الحق والدین قدس سره در محل چند مسئله مشکل از علم کبری  
بدین دایره فرموده اند و بقواعد و ترفی که بر ایشان ظاهر بود مطلوب خود استخراج  
نموده و من طلب شیا و تجد وجد و مر الله الاحد المعون و المدد و الدایره هكذا



صمدات

نمهند صمدات بعد از تصویر این ۲۱۰۰ میشود که اصول خمسة صمدات است  
و باید که نقصان بیکی از ارکان وی راه نیابد تا اعمال متعلقه باین علم بر وجهی انجام پذیرد  
که باید و شاید فواید و منافع بروی مرتبت کرده بعد از ملاحظه مراتب آن باید نمود  
که فروع این اصول است و مراتب آن را جمع الاصول خوانند و است خارجیه فلان  
سمت گرفتار و ان بطن اول باشد از بطون سبعة که حال اهل این زمان را در حوض صمدات  
زیاده ازان نکند و بقراین و امارات چنان می نماید که بعد از این شمه از ان سر او بر طبقه  
ظهور روی نخواهد شد چنانچه دیدن زمان از چندی حقایق بلند ان پس است  
دکون بصرای برون علم اعتلا افزاینده نسبت با زمانه سابقه و بعد از اقل لکل زمان  
و رجال و در طی این اسلاسوس مرتبه که ان را مزاجات گویند مندرج شده کما اشهر  
البه و مجموع بان خلاصه المراتب بظهور انجامیده که ابدا کسوه عدو ال کسای پوشند  
و باهریک از این ۱۰ مرتبه موافق عربی منبسط است علی سبیل الاجال ای خواهیم کرد اما  
اصول خمسة که مبنای اعمال بر قواعد ان مبنی باشد کنیت است کنیت ابون و امون  
از اظاهر که لقب که معر حال شخص باشد اسم علم که بدان مشهور و نامور بود

طالع که مبادی کلیه احوال و از وضع ان ناشی شود ۵ صاحب طالع که مدار احکام ذات و صفات شخص بر و ترتیب باید و بعضی بجای کینت نسبت بکار دارند اگر حسب طبع نانی خود بود اول مفقود الجمع الاصول کرده مرتبه است ۱ الف است بآبی ۲ الف باجم ۳ الف بادال ۴ الف باها بی باجم ۵ بی مادال ۶ بی باها ۸ جیم بادال ۹ جیم باها ۱۰ دال باها اما مرتبه بر این ترتیب است فاعله اب ح اداه او ا ح ا ط ای ط ای ط ب ج ب د ب ه ب و ب ز ب ح ب ط ب ی ب کامل ج ر ج ه ج ر ج ز ج ح ج ط ج ی ج جامعه ده د و در د ح د ط دی د پروه و ه ز ه ط ه ی تپو و ز و ح و ط و ی ثامه زح ز ط زی ط ا ه و ح ط ح ی خا مری ی و لا الما حاصل الیها هفتم در جبار فاعله هشتم و نهم و نکر اول در چهارم است ما تانیه و تانی از ثالثه و نکر اول تانی در پنجم است از تانیه و اول ز د ا بعد و دیگر هشتم است از تانیه و نکر اول تانیه و نکر اول این در سادس است از ثالثه و رابع از رابعه و دیگر خامس است از خامسه و نکر اول این در ثالث باشد از سادسه و اول از سابعه و نجرام بدین فاعله راه نباید نکت که این صورت که مذکور می شود ترتیب کلا حواصلا حسب الاعتبار کند اگر فی الواقع باز باده از نظر اعتبار ساقط کرد و قوا این ان عمل نوع دیگر میتواند بود در ان باب رساله علیحده نوشته شده و الله اعلم مقصد در الواحق و این مقصد نیز مثل است بر شش نمهد و الله ولی التلبید مهید اول بعد از تذکره مهیدات سابقات بقلم نامل بر لوح خاطر باید نکاشت کلا حواصلا حروف مطلوب است یکی از چند وسیله حاصل توان کرد و نام و ساقط در ان صورت کلامی باشد که عبارت از خواندن است و بر فراموشان مواظبت نمون و طهر شیخ بکر فوصل صورت کتابی حرف است و با خود داشتن ان بشرایط و ادابی که در ان باب گفته اند و جمعی بکر بستن صورت کتابی میل کرده اند و اسما مهیدان و طالبه دیگر با وضاع نسبت عددی متوسل گشته اند و فوق تاثیر این از هر صورتی شهر و اظهر یافته اند چنانچه رسایل و فواید در بیان مشحون است پس معلوم شد که جمع کردن عدد کبالی با صورت کلامی با کتابی در باب خواص و آثار عجیب از این وارد

وعموم احتیاجی که کافینون را بعد است شمول دفع که عدد در است بشرح محتاج نیست  
 و لهذا هیچ جمع از جماع این عالم از ذو خالی نیست حواء مجامع عبار و خواص مواضع اهل غنا  
 از مواضع و در این عالی مقدار نامساکن مخفف و مردم بازار هیچ حلقه یکفکوی عد  
 منعقد نمیکرد و هیچ د کافی بحسب اعیان آن دشمن که هر یک از آن رواج نمی پذیرد  
 بلکه موافقت و امکان طاعات و امور کلیه از شرعیات و قنون معاملات و مشارکات و حسو  
 حرف و صناعات و نسبت بعد است و چون این نوع ضبط کلیات و جزئیات عالم بدان  
 مرتب شده بی لاک مراتب عدد و افراد از واج و منصور نیست پس اگر شخصی در فراموش  
 اسما الهی است فوسل بدان عدله زنده را نیز برهنای و هر چند زود تر نیز که مراد  
 خواهد رسید و شیخ ابوالعباس بوی رحمة الله در کتاب شمس المعارف آورده  
 که اعلم ان الاعداد لها اسرار کما ان للحرف آثار و از اینجاست که اوضاع مهاد و ضاع شریف  
 علی افضل الصلوة نبغلی صحیح ثابت است و تحقیق هر یک از آن و زیاده از این مجال  
 طلبد و بدین سخنان طالب متفیظ بسر حد درک خواص اعداد مپرسد و در حرارت  
 خواطرش بصورت مداومت بر فراموشی سمار حسنی که در صدر ترتیب صورت و معنوی  
 او باشند با عدد معینه مرتشم مسکود و نموده ثانی چون این معنی تحقیق پیوسته است  
 خاصی تمام است این صورت نیز باید که ملحوظ باشند که هر اسمی بعد از حاکم از ثبالی  
 است که چون بر فراموشی نام بدان عدد مواظبت نمایند علی اسرع الاوقات اثر آن کلیه  
 از جذب منافع و دفع مضار بران مرتب کرد و و اثر این فن بعد از استخراج اسما  
 از مداخل ابعاد سبب است که تا اثر ایشان در عالم سفلی یا مبدع کل طب غلطه  
 اکثر من این چیزی است با مداخل ابعاد جمع اعداد اصل شان زده مرتبه از عدد استنباط  
 مینمایند و باز در آخر مرتبه دیگر منضوع بر عدد شان زده هم میشود در اغلب اوقات و این  
 مرتبه مراتب اعداد هفتده میشود بعد در کلمات فرایض و هر یک از آن فرایض اسمی  
 کشته است و خاصی بدان مرتبه مرتب شده که چون اسما و آن عدد که مرتبه مقتضی است خوانند  
 شود ان خاصیت بر تو ظهور بر ساحت وجود افکند و مقصود طالب و مطلوب و فاسد بر

مرام سرانجام یابد و انکه اساسی سیارات را بر وجه عددی در این مراتب داخل کرده اند بواسطه  
 ان تواند بود که ان کو اکب نه بر سبیل استعلال باذن الله المنعال با از راه سببیت با از رو  
 خاصیت استبانگیل مهام انتظام امور زندانها و عرضها و هبج مهام از مهتات با بنور روحی  
 و مالی و جاهی نباشد که ایشان را بنوعی در ان مدخل نبود در کتاب شمس المعارف  
 آورده که ان العالم العلوی بمذا العالم السفلی فعالم المرش بمذا العالم الکرسی و عالم الکرسی  
 بمذا فلك حل و هكذا الى فلك القمر و فلك القمر بمذا فلك الحرام و فلك الحرام بمذا فلك  
 الهواء و فلك الهواء بمذا فلك الماء و فلك الماء بمذا فلك الارض و فلك الارض بمذا فلك  
 فوايد طالب و سبب زنی و نصاب عدد و مراتب و مناصب خواهد بود و عون الله موصل  
 نا هج الى موطن المقصود نمهد ثلث بعدها که این مفدمات نمهد بافت و دانسته باشد  
 که مراتب سبعة عشری مداخل اعداد سیارات و اعداد سیارات و اعداد الجمع الجمع اعدا  
 بسرید نیست معلوم باید فرمود که مداخل چهار است چنانچه شیخ الکامل ابو الحسن  
 الفنی فاضل الله علينا من برکاته در شرح جفر کبیر آورده که للا اعداد اربعة مداخل  
 الکبیر و الوسیط الجمعی و الوسیط الکبیر و الصغیر و لكل عدد منها فوايد و خواص  
 بترتیب علی پس ترتیب اعداد و اسما بملاحظه اعداد سیارات و مداخل اربعة تمام میشود  
 و اعداد سبعة سبارة بر سبیل تفصیل این است که نموده میشود زحیل  
 مشیری ۱۵۰ صرخ شمیس ۲۷ زهره عطارد ۲۸۴ قمر علی الاطلاق  
 المجموع بالکبیر ۱۸۵ بالوسیط الجمعی ۲۷ بالوسیط الکبیر ۲۸۴ بالصغیر ۲۸۴  
 و این اعداد هرگز متبدل نگردد و ۷ از این مرتبه متقل نشود بمرتبه دیگر و عامل باید که پیش  
 بر صفحه دل این رقم معلوم دارد که در وقت عمل با محتاج حساب نشود اما اعداد  
 جمع الجمع اصل که عبارت از مجموع اعداد مذکوره است متبدل گردد بر نسبت  
 هر شخص از جهت ثباین کنی و اسما و الفاب و طلوع و اد بابان و چون مداخل اربعة ثبایا  
 با مداخل اربعة اعداد اصل ضرب کنند ۱۶ مرتبه بد باید از مراتب اعداد و چون عدد  
 اخرین را که کافی باشد با سفاط عشرت ملاحظه نمایند بر مرتبه دیگر بد باید که از اصغر

کافی خوانند و نادانند که کافی مادیون عشرت باشد و بدان فکد بر صغیر صغیر کافی در آن  
مراتب موجود نبود و اعداد همان ۱۶ باشد و چون در اغلب صغیر کافی موجود است این  
مراتب را به هفتد بازی نمایند و فوائدها سبعة عشر میگویند و ما طریقی تحصیل بطریق  
تفصیل باز نمانیم ثم بعد رابع بدانکه عدد کبیر اصل را چون در عدد کبیر سیارات ضرب  
کنند حاصل را عدد اعظم خوانند و چون در وسط مجموعی آن ضرب کنند حاصل عدد  
باشد و از ضرب وی در وسط کبیری آن عدد اعلی بیرون آید و در صغیر سیارات حاصل  
عدد جامع گویند و هرگاه که عدد وسط مجموعی از اصل در کبیر کو اکب ضرب و بگرد  
و عدد بالغ حاصل شود در وسط مجموعی کو اکب عدد اول و در وسط کبیری  
عدد نام و در عدد صغیر کو اکب عدد کامل و بهین طریق حاصل ضرب عدد وسط و  
کبیری اصل در کبیر کو اکب عدد قانون باشد و در وسط مجموعی از آن عدد مفید و  
کبیری آن عدد اصل و در صغیر سیارات عدد واتی و بهین اسلوب آن ضرب عدد صغیر  
اصل در کبیر کو اکب عدد بیرون آید و در وسط مجموعی از آن عدد ناظم و در وسط  
کبیری سیاره عدد فیض و در صغیر کو اکب عدد کافی و با سفاط مرتبه از کافی صغیر کافی  
و هر یک از این اعداد را خاصتی است و مجموع آنچه ضروری باشد از خواص آن را اینجا ذکر  
کرده میشود ثم بعد خامس بدانکه این هفتد عدد در طی چهار مرتبه اندراج یافته  
اول مرتبه عطی و آن منتهای چهار عدد است اعظم و اکبر و اعلی و جامع و محمل اعداد  
این مرتبه جهت اعمال خطیره و مهات عظیمه لایق افتاده و بدو و ششبر و حمانیات و دعوت  
کو اکب توان نمود بشرایط معضیه که در آن باب مذکور شده است و بعد مرتبه کبیری و اقل مرتبه  
عدد اشتمال دارد بالغ عدد نام و کامل و اعداد این مرتبه مناسب اعمال سلاطین است و  
امور اشراف و مهات شریفه و مهم جاهی و طلب عز و شوکت و ما شعلقی بها پسر مرتبه وسطی  
و آن نیز محضی بر چهار عدد است قانون مفید و اصل واتی و اعداد این مرتبه مظهر مناسب  
اعمال عامه است از جر منافع و دفع مضار و مکاره و جمع امور که مهم باشد در دین و دنیا  
چهار مرتبه صغیر و آن را که در اشتمال ریخ عدد باشد کبیر نام و فیض و کافی و صغیر کافی و اعداد این

مرتبه علی الاجمال شایسته است از برای جمع اعمال دنیوی و امور جاهل و جاهل با اموال و صدق  
 قلوب و مانند این و باز هر عدد در محاز این اعداد برای موی چند مضر است و طرفی نشان دارد  
 مازن لابد نمود تا بجهت هر مطلبی که خواهند بعد در ملازم بان طریق فزاید مرعی دارند اما عظم  
 بجهت همتان جلیله و امور جسمیه و تسخیر ارواح نوربهر و تصرف در علویات و سفلیات  
 و ظهور علم سببها و مانند آن و وقوف بر طلسمات و کفیه عمل بران و اطلاع بر خفا یا  
 و جنایات و مکنونات خاطر محرمات ضایر و کشف قبور و اشرف بر قلوب و استخراج کتور  
 مناسب است و چون دعوت کرده شود و عاده بانام رسد بشرایط اعوان این اسما عظیم  
 و مفاد صاحب عوه کردند و بامداد ایشان تصرف کلی در هر چه خواهد تواند کرد و غریب  
 و عجایب زوی بظهور رسد و شرح این احوال در امثال این مختصرات نکتهد و این عدد  
 بشرایط دعوت متعلق است و شرایط دعوه و طراوه بعد از این رقم زده بنان بیان خواهد شد  
 اما عدد اکبر جهت حصول مطالب و وصول مقاصد و مارب و کفایت همتان و برآمدن  
 خردان لا ینفک است و چون این عدد بانام رسد صاحب عوه باحالی بدیداید که بهر همت  
 که قوت نماید بجز نقصان کار ساخته شود و این عدد نیز بشرط دعوت خوانند  
 عدد را علی در حصول جاه عزت و بافتن مرتبه و رفعت داخلی تمام دارد و هر که خواهد  
 که بر سبب از مراتب عظم رسد و شوکینی و جلالی تمام حاصل کند باید که بدین عدد  
 بر فزاید اسما و بی نیتان مفسو که دارد مواظبت نماید تا حسب اکرام میسر گردد و این عدد  
 بشرط فراغت و دعوت هر دو خوانند عدد جامع برای دفع امراض و هموم و ازاله  
 خیالات مدهمه و غنوم و ابطال سحر و جنون و بیماریهای رودی چون حصیه و طاعون  
 ملازم است و بجهت دفع بلاها و امینی زجندام و برص و علل ساریدر معدیه بدین عدد  
 باید خوانند و چون بدین عدد خوانند میشود بشرط فزاید صاحبش از افات و بلیات  
 سالم ماند و اکثر عمرش بصحت و سلامتی گذرد و بر سر مالین هر بیماری که قدم نهد  
 ببرکت وی شفا عاجل حاصل آید عدد بالغ برای تبدیل اخلاق ذمیه و صفات ذمیه  
 باوصاف حمیده و صفات پسندیده مواظبت و چون بدین عدد خوانند شود و حساب



دعوت میان خلق و جبهه و سرفراز و دوست روی و معزز کرد و هر کس نسبت باوی  
 در مقام فرمان برداری و اطاعت و اذعان و انقیاد باشد عدد بیست و پنج دفع خندان و نکت  
 و حصول دولت و شهادت و فویم طالع و وصول براب عالی و بدین اندیوار و ائمه علیهم السلام  
 و در مقام بشرط فرازه باید خواند و مجرب است که چون در شب پنجشنبه وارد بنر سوخته  
 بنی سرائیل و الکهف بخواند و اسماء معلومه بدین عدد قراوه نماید بزیست هر که باشد  
 از انبیا و ائمه و اقطاب و اولاد البتہ در خواب ببیند اما چون بشرط فرازه خوانده شود  
 و با نام رسد فی الحال نکر کرده بردست راست روی بقبله و صلوة میفرستد بر حضرت  
 مصطفی صلوات الله علیه تا وقتیکه در خواب رود و در وقت صلوة فرستادن اندیشه  
 نماید از همت دنیا و در خواب نگذراند و با خلاص تمام متوجه دعایات الشخص شود  
 تا او را در خواب معاینه ببیند و سختی که دارد با او بگوید و جواب شنود عدد راضل  
 برای سلامتی سفار و رسیدن غایب و حفظ و ریخت و دفع شر زدن و قطاع  
 الطریق و نجات از غرق شدن و سالم ماندن کشتی و آنچه بدینها تعلق دارد باید خواند  
 بشرط فرازه و چون کسی عزم سفری کند بعد از آنکه از منزل خود بیرون آید بدین عدد  
 باید بخواند بشرط فرازه و چون کسی عزم سفری کند بعد از آنکه از منزل خود بیرون آید بدین  
 عدد باید بخواند تا باز بهین منزل رسیدن از جمیع آفات و مکاره محفوظ ماند و اگر  
 برود یعنی خواند و آن را یکی سپارد یا جانی پنهان کند آن تلف ماند و چون بیست  
 غامبی خوانده شود در روز شنبه یا شب جمعه زودی خبر وی بیاید یا وی را ببیند  
 و در محل آمدن بکشتی و نشستن در دریا بدین عدد خواند تا بدین بسیار ببید و کشتی  
 از غرقاب و گرداب سلامت ماند عدد وانی برای تهیه محبت و مورد و مطیع کردن  
 هر که خواهد مناسب ملائمت بیست هر که خواهد بشرط دعوت بخواند در روز زهره  
 و شب و بشرطی که هم در ساعت وی باشد آنکس مطیع و فرمان بردار وی گردد و در خواب  
 محبوب خوانده شود چنانچه هر کس که بخواند و با دیجان وی مدائری تمام کند عدد  
 کبیر بجهت شجر اکابر و شوکت نزدیکان شراف و حرمت تمام در نظر خلاصی مناسب است

به نیت هر که از بزرگان خواهد خواند روز یکشنبه یا شب پنجشنبه و باد بر جانب خواند وی  
 در دل آن بزرگ بر وی مهربان گردد و آنچه مدعای وی باشد از او حاصل شود و بجز  
 دفع غضب سلاطین نیز خواندن نافع است بشرطی که بر هر دو کف دست خواند و در دو  
 خود بمالد و اگر بر کلاب خواند و روی بدان بشوید چون در نظر شاه ابدان مهنر  
 بلطف مبدل گردد و بنظر تربیت و عاطفت سلطانی مشرف شود عدد و ناظم برای تمام  
 مهات اخروی و نهمید قواعد دینی و اصلاح آمدن احوال و شرف تو به یافتن و سرد شدن  
 فسق و فجور بر دل مرتکبان و وسیل کردن بطاعات و عبادات موافق است چون چهل شب  
 میان شام و خفتن بدن عدد بخواند بشرط فرات حال وی بصلاح آید و سپاهی عباد  
 زها در کبر و نور طاعت در دل وی بداید و لشکر ارواح نیر در این عدد مندرج است  
 بشرط دعوت عدد و فیض بجهت حل مشکلات و کشف مفصلات و افتتاح علم لدنی و تکشف  
 شدن اسرار غیبی با بدخواند چون نود و یک رفت بعد از بر آمدن صبح و قبل از طلوع شمس  
 بدین عدد بخواند بشرط فرات ابواب فیض بر وی گشاده گردد و بنای سع از زمین دلا و  
 منجبر شود و بی حالات محبوس و امور غریبه وی را روی نماید عدد کافی عدد شریف  
 است و در افتتاح الدعوه نیز گویند قبل از هر دعوی که خواهد کرد سه روز هر روز  
 دو کزت یکی قبل از طلوع آفتاب و یکی بعد از غروب شمس قبل از غیب و نه حویبه شرف بدین  
 عدد با بدخواند بعد از آن بد دعوت کبیر مشغول باید شد اگر همه ایام چنین گذرد که هر  
 روز دو کزت بدین عدد بهین دستور که شرح داده شد خوانده شود بسیار فایده  
 دهد و اجابت دعوات و فضا حاجات و دفع مکر و هات بدین عدد باز بسته است  
 عدد صغیر کافی همان حکم دارد و گفته است که چون وقت وفا نکند بخواندن عدد  
 کافی بدین عدد بخواند بصدق تمام و توجه صادق همان مطلوب حاصل گردد که در  
 این عدد در خاصیت نایب عدد کافی است و هر روز و نوبت چنانکه گفته شد باید  
 خواند و از این عدد کمتر نشاید خواندن بشرط فرات و الله اعلم نهمید سار بدانکه شرایط  
 خواندن این اسماء در نوع است یکی شرط دعوت است و یکی شرط فرات اما شرط دعوت چهار گون دارد

و يك اصل ركن اول مند است و قواعد خطوط و اداب كشيدن ان مرعي داشتن در هم بخور و مشاب  
 ولا بود در روزی و شوی بهر يك از ايام و لهالی متعلق مگر کوی است که فوج تاثير ان در ان  
 وقت زيادت است لاجرم بخوری که در ان نعمان بکار برند مناسبت ان کوکب بايد هم ترک  
 جوانی وان در کير صدر بيست روز باشد و در وسط هشاد روز و در صغیر چهل روز  
 چهارم توزيع عدد براوقات يعني اعداد که بشرط دعوت خوانند بايد براوقات مقینه که  
 نعمان دعوت است تقسیم نمایند و در هر شبی روزی آنچه حصه است بخوانند و اداب  
 و شرایط دعوت در کتب معتبره که در فن غریب ساختند چون شاملین و سر مکنوم و شهر  
 المعارف کبر و مائتان مذکور است و در هر باب از ملاحظات این عمل استغفار نموده  
 اند که طالب زیادت و وفوف باشد بجمع بدانها بايد نمود اما يك اصل در دعوت  
 است و کامل عالم عامل است بمعاونت وی شروع نمودن در دعوت مخاطره عظیم باشد  
 و غالب است که بچگون مبدل و مؤدی شود اما شرط قرآن است که بر طهارت باشد  
 و بر طهارت خواندن خط عظیم بود و در موضع خارج نبشند متوجه قبله و یکسے سخن  
 نگوید و بدان عدد که خواهد بخواند اگر عدد بسیار باشد و در يك روز نتواند خواند بر  
 اوقات توزيع نماید و بعد از نمازی خواندن اولی باشد الا در روز جمع که قبل از نماز جمع  
 باید بخواند و البته هر روز و نوبت چنانچه ذکر شد بعد کافی باید خواند و در وقتین  
 مذکورین و اگر وقت نکند و ضرورت باشد بعد صغیر کافی تلاوت نماید و از این کسر  
 نشاید و بعد از آنکه بدین اسماء مداومت کرد ترک نباید نمود که محل نقصا باشد و این را  
 رجعت گویند و در روز ستادن در اول و آخر این اسماء بازده نوبت شرط کلی است انان  
 غافل نباید بود و شرط کلی دیگر نیت خالص است و توجه تمام و صدق کامل و اعتقاد  
 و یقین و اتق در حصول مقصود بر وجهی که شایسته فرود و در غلغله کامل بر ضمیر نکند  
 و مهات کلیه خود را که متوجیان است ساخته و پرداخته بپند بپرکت این اسماء و چون از شرح  
 مفصل بن فراغی روی نمود در خاتمه رساله شروع نمودن انست میدانند و اولی و الله  
 الحمد فی الاخره و الاوله خاتمه در باز نمودن قواعد اجالبه تمهیداً سابقه بر سبیل تمهیل و اسم

شریف بکی از اعزہ اعزہ اللہ تعالیٰ فی الدارين وان بدین منوالست اصول خسر ا ابو الفیض  
 ۲ نظام الدین ۳ پی ۴ سرطان ۵ قواعد الاصول ۶ مداخل ابغیر و حروف و صلیه  
 برمدخل و مداخل را جهت اختصار بر تمام اختصاص داده میشود بر این اسلوب مجموع بالکبرع  
 بوسیله مجموعی طبع بوسیله کبیر طبع بوسیله ما کبیر بعد از بیودع ۱۰ حروفش ظل  
 طبع ۳ حروفش ل ط ۱۲ حروفش ی ب ۳ حروفش ج اما الفیض ۱۱ حروفش غ ف و طبع  
 ۳ حروفش ل ج ط ۱۱ حروفش ی ۴ حروفش و اما اسم مبارک ۲۸ حروفش ل ج  
 ط ۱۱ حروفش ی ط ۱۱ حروفش ص ۲ حروفش باطالع بحسب طالع ساله بارعایت آداب و شرایط  
 ان ۳ حروفش ل ط ۳ حروفش ی ط ۲ حروفش ل ج ط ۳ حروفش ص حروفش ص اما صاحب  
 طالع ۴ حروفش ی ط ۳ حروفش ل ج ط ۳ حروفش ی ط ۷ حروفش ل ۷ کار و ملائک اس که عبادت  
 از جمع الاصول و اعدادش مداخل مذکورہ نظر بامتلحاج و اصول خمسہ و حروف ہر یک و این مرتبہ  
 وہ است اول ۱۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۱ حروفش ی و ط  
 کما ذکر ثانی ۱۳ حروفش ی و ط ۶ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 حروفش ثالث ۱۴ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 کما در رابع ۱۷ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 حروفش خامس ۱۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 ذکر شاس ۱۴ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 حروفش سابع ۱۴ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 حروفش ثامن ۱۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 حروفش نیناں ۱۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 حروفش عاشر ۱۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط ۳ حروفش ی و ط  
 ترا جانتے کمان را افلاک منالبہ فر کویند واندا و ایشان از مداخل مذکورہ سنوی  
 و سبب مجموعی و سبب کبیرت در بعضی ازان و حروف ہر یک و ازان افلاک اول فاخر است  
 و فیض ازان فلک الافلاک باشد باعانت عقل کل و مرکب است از اول مرادش بانکہ الی اول

و مجموع نه درجه بود کار اعراف ۲۹۸۴ حروف بیغ ذوق و طبع ۲۳ حروف کج ص ۰ حرفه ۲۴  
 ۳۲ حرف بیغ رس و ط ۱۶ حروف ذی ز ص ۸ حروف ح ۲۳ ع ۳۲ حرف بیغ غ و ف و  
 ط ۱۹ حروف ذی ط ۱۰ حروف ذی ع حرفا ۴ ع ۳۱ حرف بیغ غ ن م ط ۸ حرف ح ۵ ع  
 ۳۴ حرف بیغ غ ث ک ب ط ۱۱ حروف ذی ح ۲ حرف ب ۶ ع ۳۴ حرف بیغ غ ن م  
 ط ۱۳ حروف ذی ج ص ۴ حرف ذ ۷ و این درجه اولست از حاصل از اجزاء و تکرار خواهد یافت  
 در رابع از ثانیه و ثانی از ثالثه ۲۳۷۴ حروف بیغ غ ش ع د ۶ حروف ذی و ۷ حرف ذ  
 ۸ و این دوم مرتبه است از حاصل از اجزاء و تکرار خواست مثلاً اولاد خامس از ثانیه و ثانیاً  
 د با اولاد رابعه ۲۳۹۴ حروف بیغ غ ش ص د ۸ حروف ذی ج ۹ حرف ط ۹ و این  
 سیم است از حاصل از اجزاء و تکرارش و فروع خواهد یافت در رابع از ثالثه و ثانی از رابعه  
 ۲۶۷۶ حروف بیغ غ خ ع د ۲ حروف ذ ک ۳ حرف ج د و بیغ غ و قبض از انظاک  
 ثوابت رسید با مدار نفس کل و او ترکیب یافته است از ثانیات با نواصی او ثانیات  
 هشت درجه است ۲۲۸ حروف بیغ غ ری ح ۱۳ حروف ذی ج ۴ حرف ذ ۲  
 ۲۲۳۸ حروف بیغ غ ر ل ح ۵ حروف ذی ۶ حرف ذ ۳ ۲۱ حروف بیغ غ ن م  
 ۱۳ حروف ذی ج ۴ حرف ذ ۴ و این مکرر ثانی باشد از هفتم و نهم و بیغ غ  
 اعدادش همان خواهد بود ۰ و این مکرر دوم بود از هشتم نهم و او نیز در  
 اعداد او حکم سابق دارد ۳۲۶ حروف بیغ غ ش ک و ۱۲ حروف ذی ب ۴ حرف ج  
 ۷ ۳۴۶ حروف بیغ غ ش م و ۱۴ حروف ذی د ۵ حرفه ۸ و این چهارم است از خلا  
 المراتب که با نظر ظهور خواهد نمود در ششم از ششم و چهارم از چهارم ۱۶۲۸ حروف  
 غ خ کج ۱۶ حروف ذی ز ۸ حرف ج سه مرتبه کامله و قبض این فلک کبوان است  
 بلد در حل و تربیت و از ثانیات مراتب الاس است با نواصی و مجموعش هفت درجه است ۲۰  
 ۴ حروف بیغ غ ث ک ۹ حرف ط ۴ و این مکرر ثالث است از هفتم نهم و حکم کار ۳  
 ۲۰ حروف بیغ غ خ ن ر ۱۹ حروف ذی ط ۱۰ حروف ذی حرفا ۴ و این مکرر ثانی  
 است از نهم نهم و حکم او همان درجه است ۵ ۱۶ حروف بیغ غ خ ح ۱۰ حروف ذی ۵

ع حروف و و این مکرر دوم باشد از چهارم مراتب لاس که هشتم است از ناله و حکمش  
 همان حکم اصل است ۷. ۱۱ حروف غ ظی ۱۱ حروف فی ۲ حرف ب چهار در جامه  
 و فیض این فلک از فلک زاوش رسد بدو کاری مشری و ترکیبش از رابع مراتب مذکوره  
 است مار و ادف و تماشش در جبر است و این مکرر ثالث باشد از هشتم فائحه و حکمش  
 مذکور شد ۲ و این مکرر سیم بود از نهم فائحه و اعداد حروفش گذشت ۳ ۴ ۵ ۶ حروف  
 بیخ ص و ۲۳ حروف ک ج ۵ حرف م ۴ و این مکرر سیم است از هشتم ناله و حکم  
 معنی ۵ ۴ ۱ حروف فرج ح م ح ۱۹ حروف فی ط ۱۰ حروف ی ا حروف ع ۱۹ ۳  
 حروف غ ظل ۱۳ حروف ی ج ۴ حرف د پنجم و این و فیض این فلک از فلک بصرام است  
 و معنی این فاضل جریح و ترکیب این مرتبه از خامس مراتب مذکوره است با انواع او و تماش  
 مختصر در پنجم در جبر است ۱ ۲ ۳ حروف بیغ ث ل ۱۰ حروف ی ا حروف ا ۲  
 حروف بیغ ث ن ۱۲ حروف ی ب ۳ حرف ج ۳ ۲ ۱ حروف فرغ ث ق ب ۱۰ حروف  
 ی ه ع حروف و ۴ ۵ حروف فرغ ث ب ۸ حرف ج ۵ و این پنجم است از خلاصه المراتب  
 که تکرار خواهد یافت در ثالث از رده و اولاد سابعه ۴ ۱۷ حروف فرغ ذ ف د  
 ۲ حرف ک ۲ حرف ب ششم نهم و آثار فیض با این فلک از فلک ثاب می رسد با عنایت  
 نبراعظم و ترتیب و انبساط مراتب است با اولی و تماش در چهار درجه مختصر دارد  
 ۱ ۲ ۳ حروف بیغ ض لب ۱۰ حروف ی ه ۵ حرف د ۲ ۴ حرف ا حروف  
 غ ذ س د ۱۸ حروف ی ح ۱ حرف ط ۳ و این مکرر ثانی باشد در پنجم از مکرر ثانی  
 و فله حکم ۴ ۶ ۴ حروف بیغ س و ۱۴ حروف ی د ۵ حرف ه هفتم نام  
 و این فلک از فلک ناهید فیض پذیراست و امداد این از فیضان نهم باشد و این مرتبه  
 ترکیب از سابع مراتب با فئه بار و ادف و در سه درجه مختصر است و این مکرر ثالث بود  
 از خامس خامس را و عدد حروفش گذشت ۲ ۴ ۱ حروف فرغ ض د ۱۰ حروف  
 ی ج ۴ حرف د ۳ ۶ ۲ حروف بیغ ف و ۶ حروف ی و ۷ حرف ز هشتم  
 ظاهره و این فلک از فلک نبر فیض پذیر است و همان فاضل عطار است و ترکیب این

مرتب از ثامن مراتب اس تواند بود ملان اولی و ثانی در درج انحصار باشد

۷۳ حروف ذل و ء حروفی و ۷ حروف ز م ا حروف فرغ ح حروفی  
 احرف انهم خاتم و این آخرین مراتب است و مفصل این فلک فلک ما است بددکاری عقل  
 فعال مرکب و ناسع مراتب مذکور است با نالی و و همین یک درجه پست است ۸ حروف  
 خ ل ج ۲ حروفی ب ۳ حروف و هو اعلم بجهت این الامور استخراج حروف لا سماء  
 از این حروف که در سطح با علامت مرقوم کت با ملاحظه قوی و غزل پروا سوم و موازین حرف  
 چند استخراج میشود که یکبار از این ممکن است و کیفیت استخراج از این جمله نیست که در  
 دایره تعلیم و تعلم داخل باشد بلکه چون نهن صافی و طبع سلیم بر موز و اشارات آن اندک  
 و قوی حاصل گردانند فایض مقدار دانش که لایق قابلیت و موافق استعداد او است  
 بر فایض بگردانند این رساله از قواعد و قوانین آنچه ضروری بود ذکر کردیم  
 و آنچه قوه طبع بخود تواند بصورت حصول آن رسیدن حواله نمودن ذهن نمودیم و حرف  
 استخراج و این را نیز مستحصل خوانند که از حروف علامت را مستخضره گویند حاصل  
 شده بود مرقوم رجم ثبت گردانیدیم بنوفین الاله و ما النصر الا من عند الله بدانکه جمعی  
 از علمای این فن بجهت هر فردی تمام و لقب و کنیت و طالع و صاحب طالع در بیان اول بیایم  
 استخراج میکنند بچنانکه که موافق اصول خمس باشد بعد دوده مطابق مراتب اولی و پنج دیگر  
 مناسب حال المزاجه که اصل مزاجات همان تواند بود و جمعی دیگر پنجاه اسم بیرون می آورند پنج  
 بجهت اصول خمس دوده برای جمع الاصول و افلاک غالبه اگر چه چهل و پنج درجه است ما چون  
 حاصل المزاجه هر یک سه بار ظهور نماید در اول ایشان را معتبر داشته و درین بافتن را  
 از جهت اعتبار ساقط میکنند سی و پنج درجه می نماید برای هر یک نیز باسی بیرون می آورند  
 و مجموعش حرفی شخص میدانند و این قول اگر چه مستحسن بلکه اصل است اما بجهت زیاده  
 فامل و صعوبت عمل اکثر بر قول اول که شهر است عمل مینمایند و ما در این رساله بر قول ثانی  
 عمل کنیم تا خاطر در استخراج کلیات طریق اعتبار حری داشته باشد و بر این تقدیر سلوک  
 طریق را و با بقاء سهل و آسان نماید اما حروف مستخضره اصول سی رد است ظل









۴ ع ۱۷ م ع ی ن ذ و ا ل ف ض ل و ا ل ن ی ض ۱۱ ع ۲۰۶ ا م ش ا  
 ح ر ف م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت ع م ر ی ج ر ب ع ف د ی ر ز ح و ر ف م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت  
 ب ب ج د د م ح ح ی ی ی ل ل م م ن ن ع ف ف ر ت ز غ ا س م ا م ت ب ط ا م ن ج  
 ی ع ن د م ف ا ت ح ا ل ع ی ب م ۱۸ ۱۴ ا ح د ی غ ف ر ا ل ز ن ب ع ر م ۲۰ ا م ا ح ر و ف  
 م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت ذ ل و ی ر ز غ ی ح ی ا ح و ر ف م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت  
 و ن ر ا ا ا ب ج م م و ج ی ی ی ک ل ل ل ل م ن س ع ف ر ر خ ا س م ا م ت ب ط  
 ا ح س ی ب ی ب ج ا ل ا ر ک ل ه ا ل ی م ع م ۲۷ خ ا ل و ا ل ن ر و ا ۱۰ ا م ا ح ر و ف  
 م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت ی ح ی ب ج ح و ر ف م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت ا ا ب ب ج م  
 ی ل ل م م ن س س ف ر ت ا س م م ت ب ط م ب ی ن ا س ت ف ی و ی ا س م م ا ل ج ب ا ل  
 ۱۰۳۸ و ی ا ن ک ح و ر ف م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت و ج م ا ل ا ص و ل و ن ر ا ج ا ن د ر ا ی ن ع ل س ب ص د و ی ن ج ا ه  
 و د و ا س ت و ح و ر ف م ح ف ر ه ت ا م س ب ز د ه ا س ت و ا س م ا ر ک ب ر ی ن ج ا ه و ا ز ا س ت خ ر ا ج ا س م ا ر چ ن د  
 ن ک ت ر ع ا ی ت ب ا ب د ف ر م و ا ا ن ک ا ل ف ح د و د ر ا ج و ن م ر ا ی ل ح و ر ف ب ا ب د ک ر ف ت ۲ ح و ر ف  
 س ت د ر ل ج و ن م ف ر ی ک ی ب ا ب د ح س ا ن م و د م ر س م ا ل خ ط د ر ب ع ض ی ک ل م ا م ل ح و ط ب ا ب د ا س ت  
 چ و ن س م و ا ت ک ه ی ک ا ل ف م ک ت و ب ش د و د ر د ر ج ا ل ف م ل ح و ط ا س ت ه م ا ن م ک ت و ب خ و ا ه ل د  
 ن ا ن ی ت ر ا ث ب ا ب ا ب خ و ر ج و ن ذ و ا ل ع ز ه و ه م ی ن ح ا ر ح س ا ب ب ا ب د ک ر ه د ر ا و ا ن و ا س م ا ر ی ن ا ف ص ی ر ج و ن  
 م ن ج ی ر ه ا ی ه ر ک ا ه ک ه ا ل ف ل ا م ن ب ا ش د و د ر م ح ل د ف ع ب و ر ب ص ر و ت ب ا د ر ل ف ظ م ح د و ف خ و ا ه ل د  
 ب و د ا ن ر ا د ر ح س ا ن ا د خ ل ب ا ب د س ا خ ت ه ر ک ا ه ک ه ه م ز ه ب ا و ا و د و ا ل ف م ل ح و ط ش و د ج و ن ش ی س و  
 م ا ر و ه م ز ه ر ا ب ج ن ا ل ف ی ک ی ب ا ب د ک ر ف ت و ح و ر ف م ر ک ز ا و ن ی ر م ح س و ب ب ا ب د ر ا س ت ب ع د ر و ا م ا  
 چ و ن ه م ز ه م ل ف و ط و ح و ر ف م ک ت و ب د ر ن ل ف ظ ن ب ا ب د چ و ن ف ص ا ن م و م و ن و ح ی ن ا ح و ر ف م ک ت و ب  
 م ح ا س ب ب ا ش د ی ه م ز ه م ل ف و ط و ب ع د ا ز ا ب ر ا د ا ی ن ک ل م ا ت ب ی ا ب د ر ا س ت ک ه د ی ل ی ن ع م ل ه ی ج  
 ذ ف ی ف ر ب ا ف ی ن ا م ا ن د و ا ل ل ه ا ل م س ت ع ا ن و ع ل ی ب ا ل ت ک ل ا ن ا س ت خ ر ا ج ا ل ا ع ل ا د و م ر ا ت ه ا ف ی ل ا ز ا ی ن  
 س م ت ذ ک ر ه ا ف ت ک ه ا ز ح ر ب م د ا خ ل ا ر ب ع ا ع ل ا د س ی ا ر ا ت د ر م د ا خ ل ا ر ب ع ا ع ل ا د ا ح ص ل ش ا ر ز ه  
 ح ر ت ی ا ز ع د ر ب د ی ل ا م ی د و ب و ر ع د ا خ و ی ن ح ر ت ی ر ب ی ک و ر و غ ا ل ب م ر ت ی ب ک ر د ر ا ر ا ث ب ا ع ل ا د ه ق د

میشود

میشود و کیفیت آن مشروح و موضع باز نموده آمد بیکراران بسط بساط مساومت جائز نمیداند  
 و مراتب مذکوره در جدول کدان دامدراج الحسنا و معارج الحسنا کو بنده بازی نماید و این  
 موقوف بر اعداد جمع الجمع اصل است و آن بر این موجب باشد بالکبیر یا الوسیط الجموعی  
 ۵۰ ۲۷ ۱۴

تذکره مراتب معارج الحسنا و معارج الحسنا و مراتب التوسعه و غیره		الاضرع مراتب	کثیر ستارات	۲۰۸۶	کثیر اصل	۲۷۱۴	وسیط جموعی	۷۱	وسیط جموعی اصل	۵	وسیط کثیر ستارات	۱۷	وسیط کثیر اصل	۱۴	کثیر ستارات	۷	کثیر اصل	۵
اسماء الاعلاء	صورت الاعلاء	۸۳۷۵۴۰۴	۱۹۲۶۹۴	۴۶۱۳۸	۲۱۷۱۲	۶۰۴۳۰۰	۳۵۵۰	۸۵۰	۴۰۰	۴۳۲۰۴	۹۹۴	۲۳۲۸	۱۱۲	۲۰۳۳۰	۲۵۵	۸۵	۳۰	۵
۱	اعظم	۱	۲	۲	۴	۱	۲	۲	۴	۱	۲	۴	۹	۱	۲	۴	۶	۵
			عظمی			کبیری			وسیطی			صغیری						

تکلیب الاسماء بامر الله الرحمن الرحیم شخصت بالله و بالاسماء الحسنه من نور المرثه الجید  
 وهو جلیل ذوالکبر الطاهر هو رب و الحکمه البالغه هو قاسم له الکبراء فی السموات  
 و الارضین هو مکمل فی ملک عظیم هو مالک الملک اذا استسلم اليه العبد ارضاء اولا بقدر الله  
 الا هو من لا تدرك الا بصارا احد جفر الذنوب ان لا یخفی علی شیء بدیع فی علمه جلیل جلیل  
 جمیع الموجودات تحت قضائه و قدره جلم یعلم ضمیر الصامتین جیب برجع الامرکله البجنان لیس ملک  
 زوال حول ارضی اجر المحسنین ذوالفضل العظیم معبود الکل مکان عادل لا یرغب الا الیه  
 عزیز لا یتواری منه شیء فی لیل راج عون المضعف یختص برحمته من یشاء مانع ذ  
 لكل سی لغزیه مالک ملک قدیم مبین اسنفر باسم الجبال مجل جعل الظل و الحر و رحیب  
 اذا استغنی العبد لغناه مجید تواضع کل شیء لعظمته معز یفعل ما یشاء مغنی لا مضیبه  
 مناح فامت السموات و الارضون باسم منی لمن دعاه مجیب منی عند مفاتح الغیب منیر  
 نزلت الارض من مخافته مولی بنوکل الشوکلون وانی هو عصمه اللذات فین

وقاب برزق من ايشاء بغير حسنا بالله انت ذوالعزة والبقار ابد اجوار صار والوعد حبيب في و  
الرحمة والمغفرة ذبان ذوالفضل على الصبار رافع السماء والبرهان العظيم حمد ذوالفضل  
العظيم لطيف والمجد والشنا معين ذوالفضل والقضا مغيب كل مظلوم واجل ودون العزة  
الذائمة هادي المضلين ذوالرحمة والامننان بازاكي باخالق النور بار بالاخبار والاشوار  
باخير الوارثين صل على محمد بن الامر وصل على البراهم مبلغ بركات هذه الاسلام وجميع اسمائك  
المجيب اعصا ثنا وحوار حنا واعمالنا واقوالنا واحوالنا ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة  
حسنة وقنا عذاب النار ولحشرنا مع الابواب حتى شهدنا محمد المختار واولاده الا انهار الا  
طهار بفضلك وكرمك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين بكران لسان  
وفت بجمع ان مسامح نمود ووزبان زمان بتوضیح ان مسامحت فرمود مرید اگر  
اشارت غیبی بافتشای بعضی دیگر از اسرار این عمل عظیم الخطر حسب الاثر از انها خواند کتابت  
بجز عرض تضریح واید شاید که مشاطه بیان ووجود عرایس تقابیر از حفاقی که الان از  
نظر اغیاب در حجب خفا و نقاب خفا یوده اند بر عرف جله و مناظر اجلا جهنما کما  
عبون اولی الابصار بخطر و خال عبارات میاراید وما التوفیق الا من ولیه مامول  
انما من اشفان و مرحو انکار و ما غلطان اعش همان است که مواضع مزلات اقدام افلاک  
بین الرضا ملاحظه فرمایند در همین اصلاح کما هو بدین ارباب الفوز والفلاح دمد  
ندارند و عین الرضا کل عیب کلید و اصلاح ارباب کمال صلاح این مسطور بدلفظ صلا  
سمت نام بافت اصل الله جلالتنا و تخم بلخیر و الحسنى اما لنا و قبل بفهمه الکامل اعمالنا و  
حقوق بلطفه الشامل اما لنا انه على كل شیء قدير و المحقق الرجاء الواجب حقیق جلیل

نام شد این کتاب جبر جامع بید الاحقر الصبار  
عبد الصمد الناس از عمل کند کان  
رعای خیر است سینه  
و السلام

# البَابُ فَمَا يَتَّعَلَقُ بِعِلْمِ الْكُرُوفِ وَقَوَاعِدِ الْخَبَرِ وَالتَّكْبِيرِ وَالاَعْدَادِ وَغَيْرِ ذَلِكَ تَمَّالَهُ خَلْقِيَّةً

وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا أُبْتَدِيَ فِي هَذَا الْجُزْءِ أَمَّا لِيَكُونَ لِفَرْضِ نَهْيِ طَرَفِهَا أَنْ تَنْظُرَ عَلَيْهَا مِنْهُونَ أَنْ يَكُونَ اثْبَاتِهَا فِي هَذَا مَرَاتِبًا كَأَعْتَادِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَطْرَافِهَا فَانْ كُنْتَ أَهْلًا لَهَا فَجَرِّدِهَا مِنَ اللَّامِ وَالْأَبْعَاقِ مِنْهَا وَأَمَّا كَمَا لَمْ يَتَّعَلَقْ بِهَا لَكِنْ لَا يَخْلُو ذِكْرُهَا عَنْ بَعْضِ الْفَوَائِدِ الْعَلِيَّةِ هَذِهِ الْأَبْيَاتُ مَسْنُوبَةٌ إِلَى بَعْضِ أَهْلِ النَّظَرِ لِلرُّوْفِ بِمَجْمُودٍ دَهْدَارٍ وَهِيَ هِيَ سَوَالُ أَزْجَرٍ جَامِعٍ كَرَمَاتِي . بَلْ كُنْ مَحْصَلُهُ بِمَرْجُوحِ اسَان . نَدَانِي نَائِيًا فِي بَيْنِ عَمَّا . أَلْبَابِي نَوْتِي أَزْهَلِ عَرَفَن . نَقَسْتِ جَارِكُنْ هَرْجَرِي خُودَا . بَحَايِ خُودِ كَذَا رَازِ بَهْرُ دَرَمَا جَنَانِ قَسَمْتِ كَرَمِيَّابِي رِخَارِجِ . أَلْبَابِي تَوَاوَلِ قَسَمْتِ أَنْ . بِسِ أَنْ كَرُوشِ بَكْشَانَا بُدَائِي . كَرُ كَرَمِي فِي نِيَا زِ خَلْقِ دَوْرَانِ تَرْقِي بَاتَنْزَلِ دَرِ اسَانِ اسْتِ . مَسَاوَاتِ تَرْفَعُ دَرِ نَظِيرَانِ . نَوْبِدَوْجِ وَيَلِينِ رَادَه تَرْفَعُ . عَصْرُ تَخَضَعُ تَرْقِي دَه بِجِنْدَانِ تَنْزَلِ طَاوُذَالِ تَأْسِفَقْتِ . مَسَاوَاتِ أَجْهَرُ طَاوُذِ كَوْدِ اِخْلَانِ . مَكْنِ هَرْ كَرُ سَوَالِ اِزْ بِنْدَانَا . دَرَانِ عَلِي كَرُ اِيزِدِ كَرُ بِنَهَانِ رِ بَا زِ بَهْرِ اسْتِخْرَاجِ مَجْمُودِ . مَجْنِبَانِ لَبِ كَرُ كَرَمِي عَيْنِ نَقْصَا . دَكْرَا جَاهِلَانِ الْفَتِ دَرِ اِزْ بِنْفِقِ . مَكْنِ هَرْ كَرُ كَرَمِي رِخَصِ دَرِ جَانِ زَاهَلِشِ كَرُ نَائِي هَرْ جَرْ پَرَسِي . نَبِيَجُوعِي عَجُوبِ عَرَضِ خُودِ دَانِ . فَقِيرَانِ بِنَكْتِ رَا عَجُودِ دَهْدَارِ . بَعِينِ دِيدِ . اِمِ اِزْ جَمِيعِ يَارَانِ اسْتِخْرَاجِ الْاِسْمِ الْمُبَارَكِ لَانِ اِلَهِي طَالِبِ . فَاصْبِ عِدَدِ ذَلِكَ الْاِسْمِ وَضَاعِفَةً مَرَاتِبِ ثُمَّ زِدْ وَاحِدًا عَلَى الْحَاصِلِ وَاضْرِبْ الْحَاصِلَ فِي الْعَشْرَةِ وَاجْمَعْ الْحَاصِلَ ثُمَّ اطْرَحْ عَشْرِينَ عَشْرِينَ فِي الْبَقِيَّةِ فَيُخَالِفُ عَشْرِينَ سِتْنَطِقُ اِسْمِ عَلِيٍّ . وَمِنْ ذَلِكَ ظَهَرَ التَّرْتِيبُ الرَّبَّانِي وَاقْتَا فِي مَا عِدَدِ ذَلِكَ الْعِدَدِ فَخَارِجِ فَوَاسِطِ اسْتِنْطَاقِ وَحِبَارَتِهِ قَدْ وَجَدْنَا فِي بَعْضِ الْوَرِقَاتِ الْمَتَفَرِّقَةِ مِمَّنْ كَانَ رَاهِدًا فِي الْجُمْلَةِ .

سَأَلْتُ هَذِهِ الْعُلُومَ الْغَرِيبَةَ مَعْتَلِقَةً بِخَوَاصِّ الْاَعْدَادِ مِنْ خَوَالِصِّ الضَّرْبِ وَحَاصِلِ الضَّرْبِ وَهِيَ هَذِهِ بَدَانِ اِبْدَاكَ اِنَّكَ كَرُ بَعْضِي اِزْ هَانَا بِيَتْنِ مَقْرُودِ اِسْمِ هَرْ مَوْصُوعِ كَمَا تَقْدِرُ اَنْ تَزَادَ فِي نَفْسِ هَمَانِ عِدَدِ الضَّرْبِ كَمَا وَحَاصِلِ الضَّرْبِ زَادَ مَرَّتَيْ مَوْصُوعِ دَرِ رَا اِسْمِ سَعْدِ وَبَاخُودِ دَارِنْدِ مَقْصُودِ بَرَا اِيْدِ وَاَلْحُرُوفِ هَمَانِ رَا دَرِ نَفْسِ هَمَانِ ضَرْبِ كَمَا جَمَاعَةً يَكْرُفُ ضَرْبُ كَرُ شُودِ وَجَمُوعِ حَاصِلِ الضَّرْبِ رَا دَرِ مَوْصُوعِ مَوْصُوعِ دَارِنْدِ هَمَانِ خَاصِيَّتِ دَهْدِ وَامُورِجِ هَرْ دَرِ طَرِيقِ اِيْتِنَسْتِ كَمَا فَرْصَا عَلِمَ مَنظُورِ اسْتِ وَعِدَدِشِ بَكِيْتِ كَمَا جَمِلَتِ بِيَسْرِ هَمَانِ خُدْ رَا دَرِ مَوْصُوعِشِ مَرْبِ كَرُ دِيمِ حَاصِلِ الضَّرْبِ اِيْسِ نُوْبِتِ زِدِ هَرْ اِزْ شُودِ صِدْقِ اسْمِ دَرِ مَوْصُوعِ مَوْصُوعِ اِيْسِ دَارِنْدِ كَرُ اسْمِ عَلِيمِ رَا جِهْ حُصُولِ عِلْمِ بِيَسْرِ عِدَدِ جَمَاعَةٍ مَيْسَرِ وَمَقْدَرِ رِيَا شُدِ بِخَوَاصِّ عِدَدِ اِيَامِ ذِكْرِ صِدْقِ جَمَلِ زَوْجِ اسْتِ حُرُوفِ عِلْمِ مَرَبِكِ بِيَكِ دَرِ نَفْسِ خُودِ ضَرْبِ كَمَا وَحَاصِلِ الضَّرْبِ مَجْمُوعِ رَا مَرَبِكِ مَوْصُوعِ دَارِنْدِ وَاِسْمِ عَالَمِ هَمَانِ عِدَدِ

حاصل الضرب خوانند و مدت دینش که باید خواند چهل روز است و امروز جشن این است <sup>۴۰</sup> در نفس خود ضرب کردیم حاصل  
 چهار هزار نه صد نه بعد در نفس خود ضرب کردیم حاصل الضرب نه صد شد این عدد در نفس خود ضرب کردیم حاصل  
 الضرب هزار و شصت شد و مجموع اعداد نثر هفت هزار چهار صد نوبت باید خواند چهل روز تمام و بهر طیب باید کرد هم در وقت  
 نوشتن و هم در وقت خواندن ذکر اسم عظیم که مفید است **اقول** لا تجفروا لفظ بعد من عمل لا یفرح به شیخ <sup>استغفار</sup> شرح آن است آنست که آنکه از کار بقصد  
 التوجه و حصول الاثر التذکره لا یتما بقصد کونه فی اثر الشریع بدعت و حرام خصوصاً اذا اضعیف الیه العدد المحضون بالنسبة الى النفس  
 الذکرا و بالنسبة الى الایام التي یشتغل به کخصوص اربعین یوماً مثلاً <sup>از اذکان</sup> الاستغفار بهامهذ العنوان و اما بحض رجاء و وصوله الى  
 ذلك الاثر من جهة احتمال ورود تلك القواعد من الشریع بلاخطة انهم معادن الوحي و التنزیل و مرجع کل علم یوجد من الکثیر و القلیل  
 فاجواز لا یخ عن قوة و مع ذلك نقول ان العارف الخبیر المطلاع بالامار الواردة من انشاء الشریع لا یعتبر بانها منزهة عن نقولات الترتیب و بعضها  
 الضعفاء من القواعد التامه مع عدم معلومیته ماخذ هابل و ظهور الخلاف منها <sup>منها</sup> غیر خفیة مقتضاة خصوصاً اذا کان جبر استغفار بانها و همهة یتمتد  
 و اکثرها جات الیومیه من الطائفة لیس فیها غیر تصدیق و بعضهم من العامة ینه هذا و لکن لا یندر علیک فان المقصود من اثبات امثاله لیس الا ما یلحقها  
 سابقاً و من الاتقان الى بعض الدقایق و الشکات فی ضمن نقل هذه الترهان مع حصول جبر و معرفت بکلماتهم و مقالاتهم فان العلم  
 کل العلم بنفسه شریف و لذاتری کثیراً ما ینبتهون علی ذلك فی الکتب الفقهیه خصوصاً فی کتاب التاج ان هذا العلم الفلانی دان کان  
 من حیث العمل محترماً و ممنوعاً فی الشریع بمقتضی الاخبار المروریة الا ان مجرد تحصیلها غیر ترتیب ذلك لا یلزم الخرم علیه مستحسن عقلاً بل و شرعاً  
 و لذاتری کثیراً من متقدمی علمائنا و اعظم اصحابنا حادوا بالعلوم الخارجیه التي بعضها محترمة من حیث العمل و ترتیبها لا یخفی حد ذاته کعلم استخراج  
 باقسامه مثلاً هذا امیضا البهائے قدس و قد حاز من العلوم العربیه ما حاز هذا العلماءه قد بلغ في احوال الفضلیة ما بلغ و اکثره کثیر من  
 اهل اطلاع علی هذه العلوم و لولم ینزلت علیه الشریع لایرید عقلاً فی الخراج فلا یندره من ان المذاهب و لا یعوججان الثواب و من هذا القبیل  
 ما ذکره هنا ایضاً من بعض ما یتعلق بفض الاعداد و الحروف و هو هذا <sup>بال</sup> یعبه بقلناه عنه بدان <sup>هذا</sup> ان الله که علمای کبار حین فراداده  
 در ظاهر مرادش <sup>عالمان</sup> لا یندر علم بشرک لا یخفی که جهمت تر اید ساعتی دینی و دنیوی و ترقی صوری و معنوی هر که اسم خود را با اسم و اللد  
 خود محاسب اجدی عددش بکیرد و اکثر زیاده از نود و نه بوده باشد از آن طرح کند و بعد از آن آنچه بماند از نود و نه اسم اعظم الهی  
 برآورد کند و بعد از آن آنچه بماند بر اسمی که عدد باقی مانده برسد ان اسم را دعوت کند <sup>۳۸</sup> <sup>۳۸</sup> از عدد خود و والده خود طرح  
 و قصد الشریع اما معلوم العلم او مضمونه بحسب بعض القواعد الاصولیه <sup>لا یخفی</sup>

بیم بکمال شکل علی هذا الغرض من خصوص الامر بحال العدد و التاج من علمه بحسب القواعد الاصولیه

کند

کند و باقی بر منازل قر قسمت کند به منزل از منازل که برسد حرف آتمزل را مفتاح اسم الهی ساختند و آن اسما را بعد معین  
 بخواند که مستجاب است ۱۳ ۱۲ طرح و باقی مانده را از جدول شماره کرده به هر برج که منتهی شود حروف آن برج را مفتاح اسما سازد و بخواند  
 هر مراد منروع که داشته باشد اسم آن مراد را با بیانات جمع کرده بمطابقات اسما الهی هر اسم که درست آید که آنه مقصود میسر است باید  
 دانست که از حین طلوع برج سرطان تا نصف برج اسد محل اجابت دعا است و آموزش هر کس که در این اسم محمود اینست که فرضا عدد  
 اسم او و والد او را بعد از طرح نمودن پانزده جمله از اسما می شعر و تسعین با اسم فقار ه است رسید و این اسم را دعوت کردم  
 بار ۲۸ کردم باقی ماند رسید بمزحل در بیان و حرف دال و اسمها که حرف دال در اول داشته باشد دایم دیان داعی دلیل دیها  
 ذکرده بخواند هفت اسم را بحمد معین ذکر باید کرد ۱۳۲ طرح کردیم ۳۱ باقی ماند رسید به برج حوت که خانه شتر است و حرف  
 برج حوت اینست و ر ض و این سه حرفت و اسمانی که مفتاح این حروف باشد اینست رحمن رحیم راحم رزاق رؤف  
 رفیع زکی زاکی زارع ضامن ضابط فرضا مقصود مع البیانات همین عدد ۱۳ ۳ است از اسما اسم قریب مطابق است و اگر  
 دقیق نیز خوانند خوبست هر که امر را خواهد باید خواند که مفید است انشاء الله تعالی قول زاد فی التنبور نفیر آخری از اوقار الدعاء  
 محصورة فی الاخبار المرتبیه وقد جمعها المجلوب و غیره فی الکتب المفارسته و المرتبیه و لم اجد الی الآن خبرا ضعیفا یدل علی ما ذکره من  
 ان ابتدا و طلوع برج السرطان الی انصاف برج الاسد محل اجابة الدعاء و هل هذا الاخر من بالغیب او ادخال ما لم یعلم من الذی  
 فیه اعادنا الله فی مثلک ثم الاعجب منه ما تری فی عده بعض الاسما المجمولة فی عداد اسما الله مع عدم احتمال دعاء و ارد و لو بسند  
 ضعیف علیته نعم قد یوجد فی بعض الادعیه المتداوله فی ایدی الناس غیر المعلقه مستندها بعض هذه الاسما او ما یثاب بها و لکن الکی  
 فی اسمائه تم لیس بهذه المثابة بحیث یکن دعوتهم بها بمجرد وقوعها فی اصال ما ذکره فانه قد اضر الامر فی غیر الاشکال حتی دار  
 فی السنة العوام ایض ان اسما الله نعم توفیقیه لا یجوز جعل اسم له تم ولو کان الاسم بحسب الواقع ثابثا معناه و الحجز المثل علی  
 نهی الرازی عن اضافه قول و الابصار الی قوله یا قلب القلوب فی الدعاء الماثور اعنی ما کان اولها اللهم عرفنی فکلی مشهور  
 و لیس هنا محلا لبيان هذه المسئله فانها من الفروع الفقهیة و قد تکلم فیها اصحابنا رضوان الله علیهم بما یغنینا مؤنة الاشتغال بذكرها  
 و راجع و منها من یزعم ان القیل فی کونه محلا لبعض ما قرئ الی برادان بطریق الاشارة ما وجدته فی بعض النسخ الغیبه  
 و هو یزعم ان علمک الله که عاملان اینعلم چنین فرموده اند و مراد علم که کفر که اسم مقصود و بحسب جعل کبر اجدی



جمع باید کرد که بعد منازل از آن طرح کند مگر یا غیر مکرر و بقیه طرح کند آنچه باشد از اجده شماره حروف کند هر حرف که برسد  
 ملاحظه نماید که آن حرف بکدام منزل از منازل قمر متعلق است هنگامی که قمر در آن منزل باشد حرف مذکور تکبیر تمام کند یا  
 حروف ابنتی و حروف برج و با خود دارد و طلسمش را بطبیعت همان منزل بعمل آورد که مفید است از فرضاً معادلت  
 مطلوب است و عدد سعادت یا بصدوسی و پنج است بعد از طرح بیت و هشت مکرر سه عدد باقی ماند از قرار شماره  
 حروف اجدهی رسید حرف جیم و منزل ثریا باشد بعمل مغول باید شد و حرف جیم را با سایر حروف دیگر که از شماره ابنتی و ابنتی  
 و اهلطی بیرون آید بعمل آورند و سه حرف مذکور از قرار تیره طرح اینها است از ابنتی و از ابنتی و از اهلطی چنانچه چهار حرف  
 مذکور اینچنین باشد حقیقت این حرف را تکبیر تمام باید کرد و طلسم العمل را چون منزل ثریا باشد مشترکت بطبیعت ناری  
 و ترابی باین دو طبع باید عمل کرد و اگر آجانا بر جای حروف ابنتی و اهلطی حروف مخارجی و حروف بروج اصفافه کند روالت  
 و اسم مذکور اینچنین باشد (ایکه از این عملت هفت ضیاب . کوش کن حرفی از این علم قریب . اسم مقصود بقانون حمل  
 جمع کن بعد از آن شش حمل . کاف و می طرح کن از و یک عدد . باقی از طرح بر او بر صد . بر همان باقی از اجده شماره  
 تا بحر فی که بگیرد معیار . حرف راحت در آن جا و مفا . باز بین اسم منازل معیار . چون قمر را شود از منزل جای  
 عمل حرف در آن وقت بسای . بهمان طبع که آن منزل است . اسم کار بفرما که کجالت . حرف از اجده سه حرف دیگر  
 و ابنت ابقع اهلطی بنکر . بیت و چهار اسم ازین چهار حرف . بدو اورا کرت هفت وقف . اسم حق نیز وجود را این فن  
 با ملائک طرفیت حسن . پس بخوان اسم بمعیار عدد . و از حق جنیل ملک خواه عدد . چونکه مقصود بسیار از اله  
 خاص شروع بحسب دخواه . بعد از آن فاتحه از دل و جان . یاد عاذه بعناذ برسان . **نتر اقول ولما انخر**  
**الكلام الی هنا و سجدنا الغرض** فرایات امثال هذه الكلمات و المقالات و بنقنا علی عدم جواز الاعتماد علی کثیر منها  
 بل جلها ان لم نقل بالکل و علمت ان المقصود بعد ذلك مجرد الاطلاع فلا بأس بذكر بعض ما جمعناه في بعض الايام من القواعد  
 المتعلقة بعلم الاعداد و التکیر و الحروف و الجفر بمعناه الاخص و بعض اصطلاحات اهله هذه العلوم لیكون ترهه للناس  
 ولما كان بعض ما جمع لنا و انخرجه من كتبهم او استفدناه من بعض اهلها کتبنا سابقا بالفارسیة فلا بأس مع کونه مناسبا  
 لوضع الكتاب ان ابنتها هنا بذلک لکن لیكون في الغرض المشار الیه ادخل و تساولها بحجابیها الی اهله لسان العرس

اسهل فهمها فصول الفصل الاول في بعض التقييدات التي جمعها من اطراف كل تم وشتت مقاديرهم في الحرف فيها  
تقسيمها بحسب الالفرد بل انك حروف بيت و هنت كانه واجب انفراد هر بخشى را اعراضه خاص داده اند تا هر جايى  
كردنكسیر محتاج شود باعراب بر این قاعده اعراب بنهند و هر بخشى از ان را طبیعت خاص گرفته اند اوی ل م ن ع این حروف  
را هر کجا که افتد مفتوح نماید او یلمنع ب د ن ع ط غ ض ق این حروف را بارده مغزده گویند اعراب نیز حروف در  
ترکیب هر کجا که باشد جز در است بد خط عَضِق ه ر ش ت ث ذ ص ط این حروف را مغزده رطبه گویند  
هر کجا که در ترکیب واقع شود اعراب ایشان گرامت هر شتند ص ط ح ز ک سُ ف ت ح ل این حروف را مغزده یابسه  
خوانند هر کجا در ترکیب در اید اعراب ایشان ضم است جو کسفتع و منها تقیر است و بعضی محققان کرده اند بحسب  
طبیعت حرف ملاطم بیوست در رطوبت بلحارت و رطوبت با برودت بیوست بر این فتمت ایشانرا اعمال علوم خلاصه  
و ان زیت نار باد خاک آب و بعضی گفته اند که این قسمت بحسب  
اهطسند بوینصتض د حائض جز کسفتط طبیعت حروف مغزده است و بر این تقویه  
اول حاره دوم بارده سیم یابسه چهارم رطبه و منها تقیرها بحسب الكواکب السبعه  
چنانکه از حاره و بارده و یابسه و رطبه یک حرف حرکت گرفته اند بر ترتیب و با اعراب که خاصیت بوی نفی بحروف کواکب داده  
بر ترتیب کواکب چنانکه زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر  
نموده میشود اجنب و زرد بکشخ لشنطاه مفرع نقص عطق  
نکته جانی که محتاج کرد در بحروف کواکب رجوع کن باین حرف چنانچه در طالب و مطلوب جهت محبت جامع بحسب شرع اند  
حروف زهره و مشتری باید کرد و در عداوت بر بخور کریم حروف زحل و مریخ باید کرد ایما در طالب و مطلوب رعایت اوقات  
مناسبه باید کرد و بمناسبت و جزورت پس باید بدانیم که روز دیند روز زهره است و شبیه اول ساعت در روز دیند هتم ساعت  
و شبیه شبیه هتم ساعت و روز مشتری پنج است و شب و شبیه اول ساعت و هتم ساعت اما روز شبیه و شب  
چهار شبیه زحل تعلق دارد و در روز شبیه و شب دیند اول و هتم ساعت مریخ و قمرها تقسیمها بعد خطه مریخ  
الیه فی علم بقره تقسیم حروف بیت و هنت که بحسب ارقام مخصوصی بلحاظ جهة خاص و حدانی در بعضی حروف

قرارداده اند اول حروف ناجست اجم ذش ظقن درق و کلمات حربه است و آن بزرگ است شرح در ضمن ک سیم  
 کلمات عمود است و آن بزرگ است شرح در ضمن خ ل ح ه چهارم کلمات کرمی است و آن بزرگ است شرح در ضمن می هر چه کلمات  
 تاج است و آن کلماتی است و هر چه کلمات حربه است ملائکه هوای و هر چه کلمات عمود است آبی و هر چه کلمات کرمی است نر آبی اند  
 و منها تقسیمها بحسب مثلثات مراتب الحروف من الاعداد اول مثلثه اعداد است و حروف و اعداد او برین پنج است

اه ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت ض ج ز ک س غ ث ظ د ح ل ع ر خ ع ح د م مثلثه عشر است  
 و گفته اند مثلثات العشرات لنبیل الاملاق و تسهیل العشرات و این را عظمی گویند و غایت قصوی خوانند و ارسطاطالین  
 بجهت آنکه در تلبیط او بر هفت کسور طلبات و تلاوت اسماء و ابان برین مثلثه نهاد و اعداد او اینست اه ط م ف ش ذ  
 ب و ی ن ص ت ض ج ز ک س ق ک ظ د ح ل ع ر خ ع سیم مثلثه ثمان است و این عدد را عدد وسط و غایت  
 و غایت تلبیط خوانند و حروف و اعداد او اینست اه ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت ض ج ز ک س ق ک ظ د ح ل ع ر خ ع  
 چهارم مثلثه الوف و این را منتهی الاعداد و نهایت المراد خوانند و در حدیث آمده و بعد از آن عدد المراتب الاحد لنبیل  
 المراد و عدد العشرات لتسهیل العشرات و عدد المئات لدفع الافات و عدد الالوف لطرد الصفوف و رفع المخوف

و حروف و اعداد او اینست اه ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت ض ج ز ک س غ ث ظ د ح ل ع ر خ ع  
 عدد عکس اهلطی را جزو اهم خوانند و در حدیث آمده و العهده علی الراوی قرائت اسماء بعد عکس اهلطی علی وجه اعظم اللفظ

و عدد او برین وجه است و باعث فتح الباب و مجیب رب الارباب است غ خ ر ع ل ح د ظ ت ق س ک ر ج ض ن ص ز ی  
 و ب ذ ش ف م ط ه ا و منها تقسیمها بالنورانی و الغضبانی اما النورانی فهو بتت ج ح ذ ز ش ط ض غ ف ن  
 ی و اما الحروف الغضبانی فهو ر ز د ع س ط ش ع اب ت ث ک م ل ن ی ذ خ ج ص ض ع ف ط ق و منها تقسیمها بحروف

ن	ذ	ز	ح	ط	م	ف	ش	ذ	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض	ج	ز	ک	س	غ	ث	ظ	د	ح	ل	ع	ر	خ	ع	ح	د	م
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	

# الفصل الثاني في تعداد الدوائر الغزبية المشهوره المشاد اليها علم الجفر وتفضيل ان لا يزال مرقوم در دنيا

غزبية اخفش

ج	س	ق	ي
ع	ط	ب	و
ا	ح	ك	ص
ز	ن	ض	ذ
ا			

دايره الجبر

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع

غزبية الجبر

س	ي	ذ	ق	ش	ج	ل	خ	ن	ظ	ز	هـ
ع	د	ط	م	ح	ص	ز	ن	ض	ب	ف	ا

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	ح	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
ض	ط	ع	ف	ص	ق	ك	ل	م	ن	و	هـ	ا

غزبية الفجر

ي	خ	ذ	ق	ش	م	ن	ظ	ر	ز	ف	ط
ص	ض	ح	ع	خ	و	ن	ذ	ل	ر	ب	ق
ا											

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع		

غزبية الجبر

ب	ذ	و	ع	ي	ل	ن	ح	ص	س	ر	ت	خ	من	خ
ظ	ذ	ث	ش	ق	ف	س	م	ك	ل	ط	ز	هـ	ج	ا

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع		

غزبية التبر

ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن	و	هـ
ا	ح	ق	خ	ن	ظ	ض	ب	ف	ا	ج	ت	ا				

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع		

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع		

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع		

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع		

دايره الجبر

ا	ب	ت	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	ع		

# الفصل الثالث في الاشارة الى بعض القواعد الجفرية في التوال

قاعدة يارب من الامام بعد علي قم

مرخلة	مرحل كبير	وسيط مجمر	وسيط كبير	صغير
اربع	٤٩٣	٤٣	٧٢	٩
ملفوظ	ح ص خ	ح س	ب ع	ط
مستحصل	ف دي	ف ا	ع ب	ث
مستحصل	ص ت خ	ص ن خ	ح ر	س
نظيرتاني	ل ح ن	ل ن س	ي و	ا
جواب	ال ح س ن و ل ي			

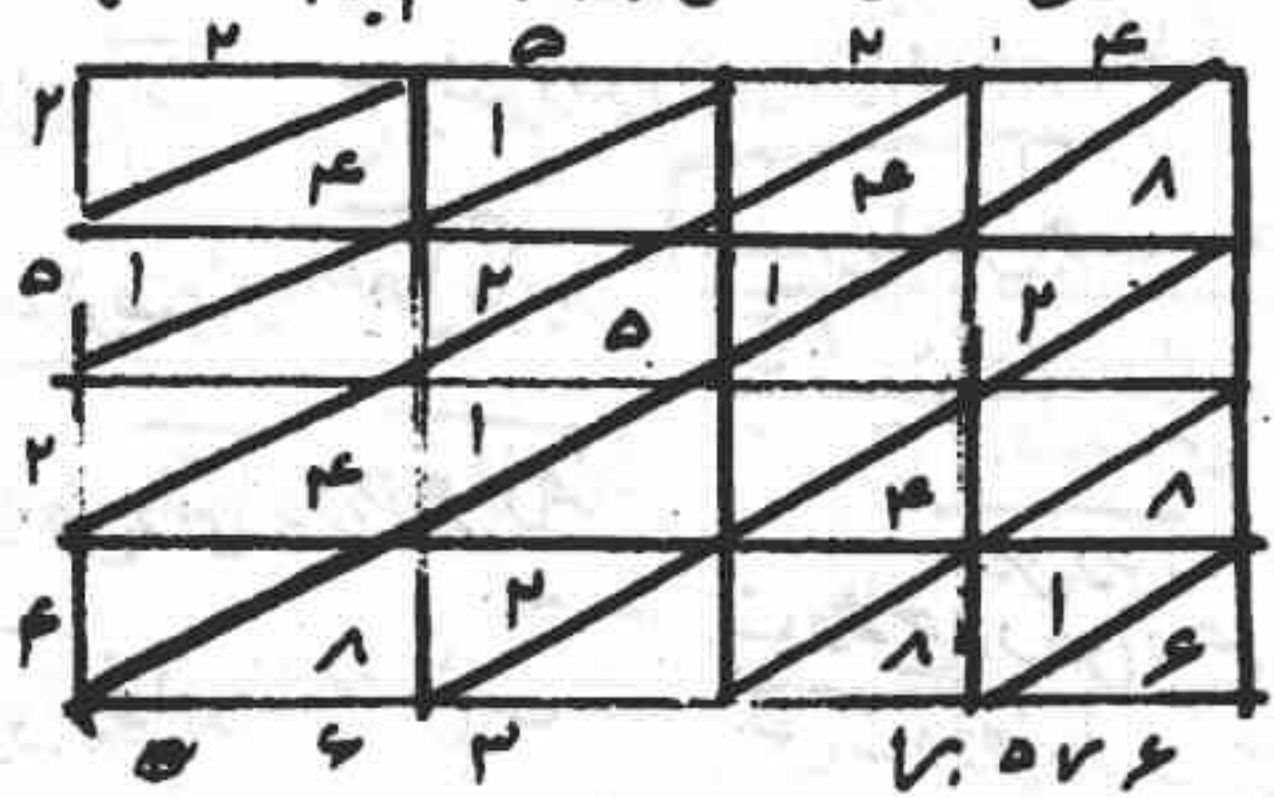
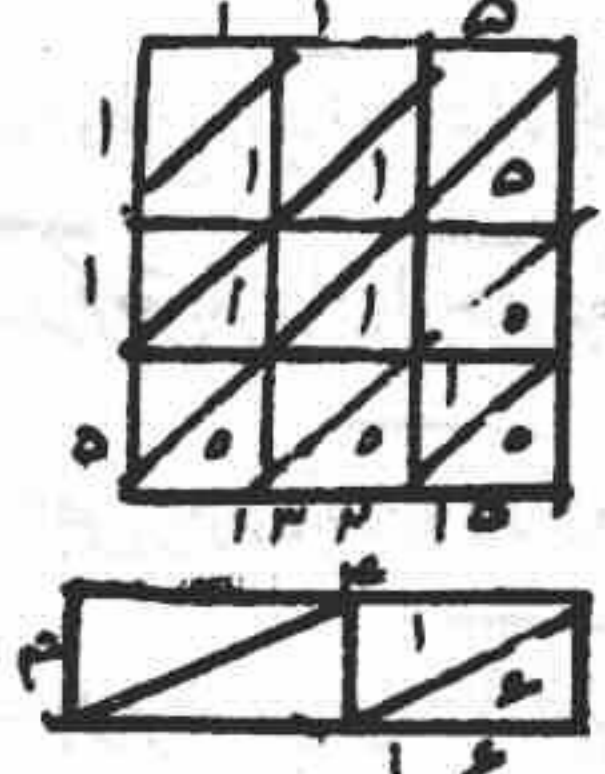
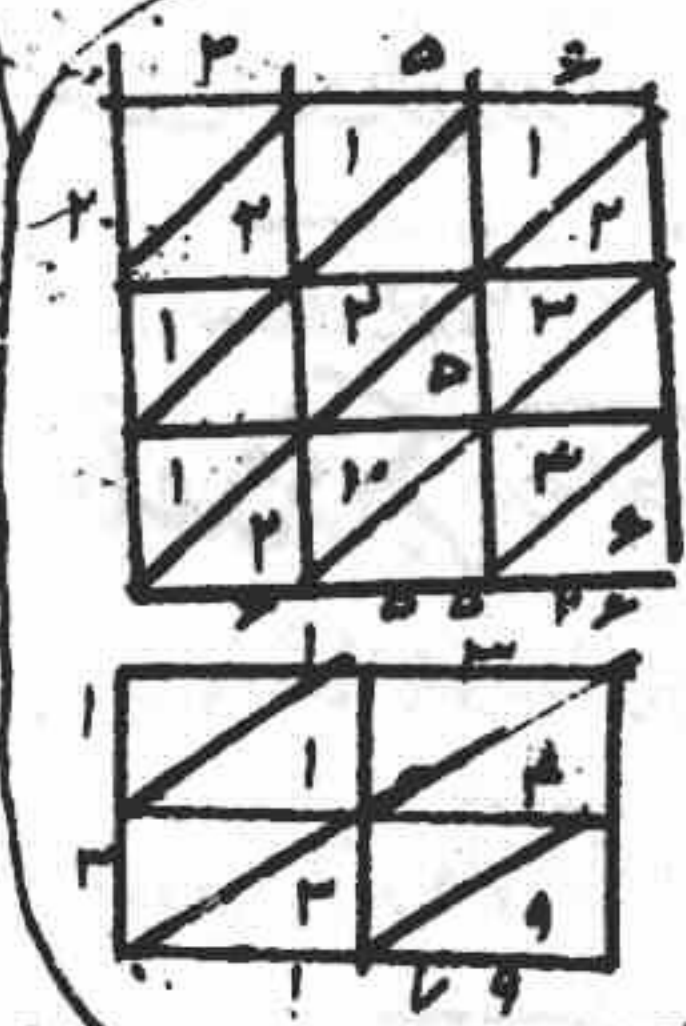
قاعدة اخرى

مرخلة	كبير	مجمر	وسيط	صغير
اربع	٣١	١٥	٣٧	١
ملفوظ	ع ش	ق م	ن ل	ا
نظيره	ب ه	ر ط	ش ه	س
مستحصل	خ غ	ب ص	ج ف	و
نظيرتاني	ن ي	ع د	ف ج	ب
جواب	دي	ن ج	ع ف	ر

قاعدة اخرى

قاعدة اخرى

قاعدة محمد در رفتن الاموال و موقوفه و احوال و صلوات و صلوات



قاعدة اول اول و رقم شه اول لوال ٤ نوشته در اخلاص اربع اول گرفته در حل كبير و وسيل مجمر و وسيل كبير  
 و صغير اول گرفته بعد آن اعداد ٤ ملفوظي نمايند و بعد از آن بنظيره ايجد بيرند و بعد بقاعدة ترفع و نزل حرفي لذر اذرة البقع لذر  
 حروف بنظيره مستحصله گرفته و بعد از آن مستحصله بنظيره ايجد بر رده جواب است **قاعدة اخري**  
 بقاعدة تفال از كلام الله بحجبه مطلب است كنه يا نبويه و ده صلوات بفرستند دايه و غنه ٤ بخوانند و ده بار ديگر در دست  
 بخوانند و قرار اينكه پير ٤ وسط اول صفحه ٤ از طرف دست راست مجروف مقطع بنويه و خالصه نمايه علامه نمايه اگر جواب شه است  
 نعم المطلوب و الا آن طرف لعه ٤ كور گرفته بقاعدة كور تسعة مشهوره بعد از كومات خالصه نمايه جواب است اين است  
**قاعدة اخري** بعد از آن قرار از كنه صفحه دست راست ٤ اخير لفظ عماله دارد بشمارد بعد از آنها ورق بشمارد از طرف دست چپ

بعد دانها سطر شمارد از صفحه دست چپ سطر اخر را بجز حرف فقط بنویسند و خالصه نمایند جواب است و الا کسورات تعدد  
 گرفته بعد خالصه نمایند جواب است بلاشک و البته **قاعده آخری** ضابطه مستفصله گرفتن است از اساتید فن و قاعد است  
 که حروف سوال را فقط نوشته و چون مستفصله نماید و از مستفصله در آورد باین طریق که هر حرف که در هر جا باشد عدد  
 مرتبه که هست بر عدد جعل صغیر و نیز باید و اگر به نیت دهنت رسد ۲۸ از او طرح کند یکم کند بجز حرفی که رسد آن حرف  
 مستفصله باشد و اگر به نیت دهنت رسد یک را نماید که نمود و مثال چنین است ی ا ع ل ی م ح م د م و م ن ب ش ی د ا ب د  
 و د خ و ب ا س ت ی ل ف ن ه م خ ل ص ه ی ا ع ل م ح د و ن ب ش م ر ز خ س ت ه م مستفصله یعنی است ی ا ر ح ا ب ده بود در  
 اول کلمه بود یکی افزودیم یازده شد مضاعف نمودیم <sup>۳۲</sup> ضابطه شد و در آنچه صغیر بیت و صحت بود نوشتیم و الف در حرم بود افزودیم سه شد  
 مضاعف کردیم شش شد و او نوشتیم ع در عدد ۶ آورد در سوال در مرتبه ۳ بعد ۳ بر سه نوزده افزودیم ۹ شد مضاعف نمودیم ۱۸ شد  
 بیت دهنت طرح کردیم آباءه که یکم نمودیم نه شد ط نوشتیم ک در عدد ۱۲ بعد در سوال در چهارم بعد چون ۴ را بر ۱۲ افزودیم ۴  
 شد مضاعف کردیم ۳۲ شد ۲۸ را از او طرح کردیم ۴ باقی ماند یکم کردیم ۳ ماند ج نوشتیم و غیره از این خط حال باقی حروف با جواب است

**قاعده دیگر** در ضابطه مستفصله گرفتن نیز و آن از جفر جامع گرفته شده و بعضی اساتید

در آن اشکال نموده اند از جمله آنکه بعضی از حروف را باید ترقی داد و بعضی را تنزل و در ضمن آن ضابطه  
 مرقوم نداشته اند و این اشکال اختصاص بدین قاعده ندارد بلکه کثیری از قواعدشان چنین است بلی

شاید بتوان از بعضی مثالهایی که مرقوم داشته اند ضابطه اثر تحصیل کرد لکن از برای غیر اهل فن بسیار مشکل است و اهل هذا الاجمال  
 و الا هال منهم لکنکته و هم عدم اطلاع کل من یراجع الیهما بنامها حتی یرجع من اجل وقوعه في هذا الاشکال الی الاستاد فان وجد اهلاً  
 له علمه ذلك و الا فلا هذا و لکن الذي یخطو بالبال عاجلاً ان هذا الاجمال منهم مع ما نرى من ثمة حرصهم علی اظهار هذه للطالب الدالة  
 علی فضیلتهم و علو مرتبتهم فی العلوم الفضلیة بحسب علمهم انما کان من جهة عدم وصول الفهم ایضاً الی ضابطه في ذلك الامر وقد کلمنا مع غیر واحد  
 ممن کان اهلاً لهذه الفنون الغریبه و لم اجد عنده شیاً یرفع به ذک الابهام و هذا هو السر فی عدم تامة اکثر انواعهم فی ذاک الفن اعنی الجفر  
 لکننا ذکرها علی الساطر لئلا یصل بعد ذلک الی منی یرفع به ما ذکر من الاشکال و باجمله باید دانست که اولاً ملاحظه باید نمود اگر در حروف سوال  
 صن باشد در مستفصله آن به بعضی بنویسد مستفصله ندارد و اما طریقه اخذ مستفصله بنیج مذکور در این قاعده آنست که مطلب را اول بنویسد بعد از آن

بعد ازان عدد مجموعا وبعد ازان عدد حروف وا بعد ازان عدد نقاط وا بعد ازان عدد حروف بلا تكرر وا بعد ازان اعداد مستطابق  
 كن بطريق ملفوظي وبعد ازان نظيره كير باجدي وحروف بلا تكرر وا مكتوبي نويد وبعد ازان نظيره مستصلا بان نظيره ميكر وبعد ازان  
 صدر وهو مخر مؤد جواب برون ايد بدسكونه كه نموده مي شود ك ي ف ح ال مرصن اوع ال م امرون

عدد حروف  $\frac{21}{10}$  عدد نقاط  $\frac{10}{10}$  عدد مجموع مؤوال  $\frac{10}{10}$  عدد حروف ملخصه بلا تكرر  $\frac{10}{10}$  عدد مجموع مؤوال  $\frac{10}{10}$

نقاط وحروف ملخصه واجمعا مستظفة تايد بدين بخور بطولان جهة نظيره كرتين  $\frac{10}{10}$  ال س ي ن ت ا غ ي ن ال ف ك ا ف ه ا ج ي  
 نظيره اهطي  $\frac{10}{10}$  ج ت ص م غ م ع ت ض م غ ا ط م ا ف م ف ت ايضا وجارية  $\frac{10}{10}$  م ر ه ن خ ع م ع س ن غ م ج د س ج ق س خ  
 هذا الفتن اذا اردت اخذ الحروف فتوجه الى حرف الحاصل في سطر ال اساس فانظر الى المطلوب او مطلوب مطلوب او  
 مطلوب مطلوب مطلوب او قرين او قرين مطلوب او نفس الحروف جوهره او نظيره مطلوب في سطر ال اساس ايم او وقع بشرط ان يكون تلك  
 الحروف المنسوبة اليها باحد النسب او ذ وطبيعة او ذ وطبع مطلوبه موجودة في حروف الصفة فخذ البعد الواقع بين ذلك الحرف  
 المنسوب وبين حرف الحاصل بالثبة الى ما يجانبيه من حروف ال اساس والحرف المنسوب من دائرة اتسع او اظم فما انتهى اليه البعد  
 فهو الحرف المستصلا بشرط ان يكون تلك الحروف <sup>ولكن الحرف</sup> الماخوذ من طبيعة حرف الحاصل **نوع كع** ازان تاخذ بعد حرف الحاصل  
 من منسوبة على الصفة المذكورة في اجد وتقسمة على البعد الذي حصل سابقا ان امكن القسمة والا فتضعفه وتاخذ له حرفا  
 من دائرة اظم **نوع اخر** ينظر في حروف ال اساس ان كان مطلوبه او مطلوبه او قرينه او الحرف جوهره الذي يوجد في طبيعة  
 في حروف الصفة موجودا في ال اساس فياخذ بقدر ما يليه من البعد حرفا من دائرة اظم او اتسع وعند بعد الحروف في ال رد  
 يجب الليل الى الطرف الذي فيه حرف الصفة حتى يصيب ويباع للعقود مثاله وجدنا حرف الحاصل ت فوجدنا نظيره في  
 سابقه في ال اساس وهو الباء وان كان في طبيعة موجودة في حروف الصفة وكان البعد بينهما مبعدا متدا من التاوي في  
 دائرة اتسع غير عادي في ال اساس فانهينا الى العين فكتبنا ه ا تحت الحاصل واخذنا البعد بينهما في اجد وكان احد عشر فاردا  
 قسمته على البعد الذي حصل سابقا وهو السبعة فلم يكن القسمة فصاعفناه فصار اثنين وعشرين فابتداء من التاء وهو حرف  
 الحاصل في دائرة اتسع فاخذنا <sup>حرف</sup> الصفة من الطرف الذي هو فيها فانهينا الى العين فكتبنا ه ا ثم جمعنا البعدين فصار ثمانية عشر  
 ابتداء من التاء في دائرة اتسع وانتهى بباء العدد صار ف وكان قرين الفاء عين وعلى ذلك في سائر الحروف





و هر یکی داده نویسد و اگر از عشرات بود نیز تضعیف کند و نویسد و اگر مات بوده باشد تنصیف کند و نصف را نویسد هر جا  
 گسری بود بلند تمام کند سه را چهل نویسد و چهل در پنج را پنجاه نویسد و علی هذا القیاس پس حروف دویم را به بند اگر  
 احاد باشد هر یک را دو کرد و اگر عشرات بود خود آن عدد را در نفس خود ضرب کند مثلاً ای در نفس خود صد می شود و ضرب  
 ما قبل کاف بیست می ده از صد کم می شود با می ماند ع نویسه و اگر مات باشد تنصیف و نصف از آن نویسد و حروف سه را  
 ملاحظه نماید اگر احاد باشد هر یک را ده نویسد و اگر عشرات باشد عدد اول را بر او بیفزاید و هر صد را یک نویسد بلا مرتبه  
 و اگر خواهد همان عدد را تنصیف کند و تنصیف را نصف آن مرتبه را بنویسد و اگر مات بوده باشد بیک مرتبه از او نقصان کند  
 پس حرف چهارم را به بند اگر احاد باشد هر یک را ده گیرد چون در مرتبه چهارم است ع را تنصیف کند و بر او بیفزاید  
 و اگر در مرتبه عشرات باشد هر مرتبه را صد نویسد و اگر مات باشد بعینه نویسد و علی هذا القیاس مثلاً سوال نمودند

**کیف حال الرضاء مع المامون بعد از حذف مکررات این شد که ی ف ح ال مرض م ع و ن حرف اول**

کاف بود از عشرات بود تضعیف کردیم میم شد میم نوشتیم پس خوف دقیم می بود از عشرات کمتر از عدد ما قبلش بود  
 در نفس خود ضرب کردیم صد شد می و کاف از اججد بود کم کردیم از صد ما نبع نوشتیم پس حرف میم را دیدیم ف بود  
 نوشتیم پس حرف چهارم را دیدیم ح بود از احاد هر یک را ده گرفتیم ۸۰ شد چون بمرتبه چهارم بود چهل را تنصیف  
 کردیم ق شد تنزل دادیم نود شد ص نوشتیم حرف یغم را دیدیم الف بود در حرف اول الف را صد گرفتیم و  
 تنصیف کردیم پنجاه بود چون در مرتبه او بود هر یک را ده گرفتیم ده بر او افزودیم ع شد پس نوشتیم حرف ششم که  
 بوده را که با قبل او افزودیم از او کم کردیم و کاف را تنصیف کردیم می شد نوشتیم پس حرف هفتم را دیدیم ه بود بیک مرتبه  
 از آن نقصان کردیم ق چون در مرتبه سیم بود که بعد از الف واقع بود در ۳ گرفتیم ۳۰ شد ل نوشتیم پس حرف هشتم ص  
 بود تنصیف کردیم بعد تر ق دادیم ت نظیره بعد از طرح اججدیم ل ض می شود پس حرف نهم را دیدیم میم بود در مرتبه نهم  
 نوشتیم چهار شد تنصیف کردیم ۲۰ شد در مرتبه عجب را دیدیم ۲۰ شد ب نوشتیم پس حرف دهم را دیدیم ح بود هر یک را ده گرفتیم  
 با شد قیمت کردیم ه هفت که مرتبه اصر بود از عین یک قیمت صد شد ق نوشتیم پس حرف یازدهم را دیدیم هر یک  
 را ده گرفتیم نصف شد چون بعد از حرف ال بود ده را از او وضع کردیم پنجاه شد نون را نوشتیم پس حرف دوازدهم

طالریع

طدیدیم ن بود نصف کردیم همند نام کردیم بمشد ل نوشتیم از این واضح تر از برای اهل فن صبیح است  
قاعده آخری

مخارج الیم الخ ی و پ و ال ش ه ا دة م اول س و رة ف ا ت ح ت ال ک ت اب																										
در مثل کبیر ۱۶۲۹ و سبط مجبور ب م و سبط کبیر ب د و صغیر و																										
ملفوظ ای ت ب م ب د و																										
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	
ا	ل	ف	ی	ا	ت	ب	ا	م	ی	م	ب	ا	د	ا	ل	و	ا	و	ک	ط						
اصغر	متردد	متردد	اصغر	اصغر	متردد	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر	اصغر
نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار	نار
س	ض	ج	خ	س	ح	س	ع	س	ظ	غ	ظ	غ	س	ض	و	ق	ط	ث								

ع ل ی ح ق ا م ل ا			
نار	موازی	نار	نار
۱۳۸	۱۰	۱۰	۱۰
۲۷۶	۲۰	۲۰	۲۰
۲۶	۴	۴	۴
ع	ع	خ	ع
ن	ب	ی	ی

قاعده آخری

قاعده آخری

ک ی و ف ش ان			
نار	موازی	نار	نار
۱۳۸	۱۰	۱۰	۱۰
۲۷۶	۲۰	۲۰	۲۰
۴	۱۲	۲۸	۴
و	ل	ع	د
و	صی	طی	وع

١- قواعد علم الجفر والحروف

تأليف

علامته الدهر محمود رهدار

٢- قواعد علم أعداد والأوقاف

٣- الدائرة الكبرى الجفريّة

على شجرة النعمانية

لمحيّ الدين عربيّ

قواعد جفر از تالیف  
محمد بن محمود دهمدار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين اما بعد در این چند فصل است  
و یک مقدمه اما مقدمه عبارت است از معنی جفر جفر  
در لغت بمعنای جاه عمیق با پوست بزغاله یکاله است  
ولی در اصطلاح عبارت است از علم حروف و انواع  
و اقسام بسط یا برای نتیجه مطلوب و ان ربط عالم  
سفلی بعالم علوی برای محبت یا بغض و عداوت و  
دنصرت و غلبه و فتح عقد العزم فتح الرجال و سایر اقسام  
آن اما فصل اول در بیان بسط نمازج و آن نیکو  
ترین انواع بسط است و نمازج ارباب تفاعل بمعنی ا  
اثین است در لغت اما در اصطلاح از باب علم جفر  
عبارت است از اسمین طالب و مطلوب اعم از آنکه اسمی  
از اسماء الهی باشد از مطالب دینی و اخروی که حاصل  
از بسط نمازج عبارت است از مزاج کردن اسم طالب با اسم

با اسم مطلوب هر چه باشد مثالش خوب استیم که محمد را بط تازی  
 نایم نبوی که مطلوب علم باشد و علم است از اسماء المعرفه چون  
 محمد را با علم مزاج کردیم چنین شد علم ح ی م م دو چون محمد را  
 با جعفر مزاج کنیم شود م ج ع م ف در بقعه می باید داشت  
 که هر جا در اعمال جعفر خصوصاً در اعمال که از باب تازی است اسم  
 بر اسم مطلوب مقدم نمایند و عمل کنند الا و فقره مطلوب را از  
 در پیش اسماء المعرفه اسم فرابگردان در ادین حال لابد است  
 از آنکه اسم خود مؤخر داشته باشد با اسم از اسماء المعرفه که مثل بر مطلوب  
 باشد مزاج نمایند و درین حال ابتدا با اسم المعرفه غرض نموده مزاج  
 نمایند چنانچه در مزاج اسم محمد با علم مذکور شد دلیل تقدیم اسم مطلوب  
 با اسم طالب اینچهار سه وجه است اول آنکه اسم مطلوب از اسم  
 علم است مثل ذکره و حضرت با بر تعلق بر ما بحسب ذات مقدم است  
 یعنی او واجب است و ما ممکن و ممکن با واجب وجود ندارد زیرا  
 که اول واجب است و دیگر ممکن دوم آنکه تقدیم احدی بر دیگری  
 دلیل قوه و اطاعت است بر دیگر و چون حضرت حق بیمازه و تعلق

محمد اله  
 نبی اله

۳  
 بر ما بحسب علم محیط است پس تقدیم باسم او تعالی شاه البقی و الفیض  
 و حاکم باشد سیوم آنکه از ادب نیست که حرف اسم ملوک بر اسم  
 مالک مقدم باشد بنابراین وجهه ثلاثه اسم مطلوب اینجا مقدم  
 دارند دیگر نباید داشت که در باب عمل تاج طالب را منظر و منظر  
 و مطیب بودن از جمله لوازم است سیما در وقتی که مزاج با هم از آسایش  
 نموده باشد و عمل کرده و بدان مواظبت داشته باشد همچنان ضرورت  
 در اعمال سعیده که ساعت نیکو باشد و فرزاید التور بود و لایق  
 نیکو مناسب عمل بوده باشد و اگر سرعت حصول مطلوب خواهد بود  
 که فرود بر جوش آتش باشد و اگر بطول عمل خواهد بود که فرود بر جوش آتش  
 و احمد در ساعت بمال بسیار نماند تا شرط عمل کما یبغض بجا آورده باشد  
 چنانچه این فن گفته اند عربیة الاصل فی العمل و الاعمال صلاح  
 حال الکواکب فی الاعمال السعیده و بالعکس فی الخرابه  
 و همچنین لابد است هر که را که عمل کند بعلم جفر اجتناب نمودن از کلام  
 مطلقا زیرا که گفته اند الشجرات منبذة الدعوات و بارز انوار  
 زره و بهمان و در ذوق و تمت نگاه باید داشت و لغرض حال طلب باید که

و امر معروف و نهی منکر نیز باید نمود و باندگان بصدق و راستی  
 زندگان را باید نمود و بچکس را دشمن نه داشتن بزرگسر را که قصد است  
 او داشته باشد و از ضرور ممکن باشد و می باید که چون بعمل مشغول  
 کرد بر کف دست راست خود بنویس این است که  
 بلی قادرین علی ان تسوی بنانه و ذلك من الکشف  
 افشیه الیک فاخفظ عن الاعیار و همچنین از جمله شرایط  
 و لوازم است عامل در این تجورات لطیفه در اعمال سعید فی السعد  
 بالعکس و بعد طالب را با عبارت از رعایت این شرایط  
 و تطبیق احوال باین علم شریف تا کار برینج مراد بترک گردد تمام شد  
 شرایط مقتضات این نسخه شریف اکنون بر سر اعمال بدیم و شرح اعمال هر  
 ازین اربع البسط را عبارت شانه و چنان دانند در عمل خواهیم آورد  
 ان شاء الله تعالی فصل در بیان اعمال بسط طبیعی و غیره و طریقی  
 استخراج اسماء طایفه و اعوان و قسم و غیرت و اسماء الله و شرط  
 دعوت و قنوت و طریقی تعریف برهنی که مراد بر آید بر بنابر  
 صافه ادکیا و ایضا واضح و لایح باشد که طریقی عمل بسط عدوی و غیره در

این جنف و عارفین بسیار واقع شده است. عنوا آدم علیه السلام و جواهر  
 الارواح افلاطون و جعفر خافیه که بحضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق  
 علیهما و علی ابائینها و اولادها السلام جمع فرموده اند و مذکور است در اجمل  
 اعمال که در صحایف عارفین واقع است از بطن حروف و علو پر سر و منش  
 و تمام در بیان اعمال این دو بطن مذکور است و بر عوام و خواص شهر  
 تمام دارد و برابر این دو اعمال آن دو بطن را اینچنانچه نمود میقتدر  
 آن گشت فلیطلب الطالب فی التبت المذكور سخن در از گشت و از مقصود  
 جدا ما ندیم غرض ما بیان عمل بطن غریزی و طبیعی است آنها انا اشجع  
 فی القصور یعنی الملک المعبود اگر چه هر یک از این بطنها مذکور  
 بجمع حاجات عاجله کان او اجله بنیت نیکوست و موصل مقصود  
 و مطلوب است اما هر یک از این انواع البطن را بحسب معهود و جاهت  
 و کیفیت اوضاع و اطوار بجهت امری خاص مورد داشته اند چنانچه بسیار  
 خواهد شد ان شاء الله تعالی بدان ایدک الله تعالی یا ایها الطالب  
 الطاهر الراسخ که چون خواهد عمل کنی بطن غریزی را باید که اول  
 مدعا را بر بینی که جهت آن از نام کن چون زمام کردی بکسر حروف غریزی



هر يك از حروف زمام را و چون حروف غریزیه گرفتند جدا گانه بنام  
 که نام طایفه این عمل از آن حروف حاصل می آید بدان نوع که اگر حروف  
 زمام زوجت چهار ترکیب کن و اگر فردت پنج پنج ترکیب کن  
 چون ترکیب کردی ایل که کلمه اوست مخصوص مدیک بدان کلمات  
 مرکب احاق کن که نام طایفه این عمل است و چون خواهر که احوال این  
 طایفه معلوم کن و اسماء ایشان استخراج بکن حروف طایفه را با کلمه ایل  
 و یک ترکیب کن صد و مؤخر نام وسط اول خود اسماء طایفه است سطر  
 دوم را بگیر بزعم که در طایفه عمل کرد در اینجا نیز همان کن یعنی در نمود است  
 پنج پنج ترکیب کن و در زوجت چهار و کلمه هوشی لاصی کن بدینان  
 تا اسماء احوال بیرون آید اگر چه اسماء احوال را با کلمه هوشی معروف  
 میسوان ساخت اما اگر احاق کلمه هوشی با اسماء احوال نماید بهتر باشد  
 والله اعلم چون اسماء طایفه و احوال و عمل بیرون آوردی اکنون استخراج  
 اسماء الله تعالی و قسم غریبت و طمس غریبت کن بدان نوع که اول زمام  
 بگیر با حروف مغز و خالصی کن چنانکه غیر مکرر بگیر و مکرر اطلاق کنی چون  
 اینجایی که مکرر کن اگر زمام را آما زمام حاصل آید چون زمام بیرون آید

با اصل معادله کن تا اگر غلطی درگیر واقع شده باشد بر آن اطلاق  
 باید و آنرا بصلاحيه آری چون تکسیر تمام کردی بگو و حرف که بر قلب و  
 ادوار آن تکسیرت و ترکیب کن که اسم اعظم این دعوتت و قسم است  
 بر طایفه و احوال و جمله این عمل پس نامی سطر تکسیر را بگیر و ترکیب کن  
 و چنانچه گذشت در زوجات چهار چهار و در مفردات پنج پنج چون  
 ترکیب کرد در تحقیق که طلم این عمل را استخراج کن و پس در سطر  
 در حد خط کن که کدام طبع بر و غالب است هر طبع که غالب بود او را بدان  
 طبع باید رسا بنده مثلا اگر آتش غالب باشد بر چرخر باید نوشت  
 و در آتش کرد و اگر هوا غالب بود بر چرخر باید نوشت و در هوا  
 او کیت و اگر آب غالب بود بر چرخر باید نوشت و در خاک  
 دفن کوا تا باید که این چهار اوقتی بخار آورد و بپوشد رساند که  
 موافق طبع مطلوب باشد کما هر که کلمات مرکبه از سطر تکسیر مذکور  
 را بعد دستور تکسیر خواهد خواند و چنانچه خطاب طایفه و ارواح  
 و احوال اعمال را نیز بعد دستور تکسیر خواندن باشد و در حقیق خواندن  
 بخورات که متعلق بزهره و مشتری و کواکب سعیده باشد باید سوخت اما در آتش

کردن

کردن بجهت عمل نیست که در وسط ترکیب نظر کند اگر اسم که مطابق اسم  
 مطلوب باشد مصوب یا مقلوب یا یافت شود باید که بدو آن مشغول  
 گردد و بخواند مراد حاصل شود و اگر چنانچه اسم از اسامی الطریفات نشود که  
 مطابق اسم مطلوب باشد در آن بسط از مواد حروف آن بسط اسم  
 که مطابق اسم مطلوب باشد تکمیل نماید و بعد اصل آن زمام آن آ  
 را تلاوت نماید و خطاب کند بجهت عمل بجهت حصول مطلوب چیزی  
 نوع عمل کند البته مقصود بر آید نشاء الله تعالی مثال ذلك بدل ان  
 یا ایها الطالب ایتك الله روح من که چون خواهر که جلب القلوب  
 کنی یعنی تسخیر دلها باید که جلب القلوب را زمام سازد بر بدین نوع هیچ  
 لب ال قال وب و چون این زمام را بسط غیری کنیم چنین شود  
 د ک ا ب ک ک ر ک ه ا چون این حروف غیر از طاق است  
 پنج بی ترکیب کرده کلمه ایل لاسحق او کردیم چنین شد و کابکها ایل رها ایل  
 این نام ملائکه جلب القلوب است و چون حروف نام ملائکه را با کلمه ایل  
 و آن نیست د ک ا ب ک ک ر ک ه ایبار دیگر که تکریر صدر  
 و مؤخر کنی چنین شود ا د ه ک ک ا ر ب ک ک چون این حروف طاق است

پنج ترکیب کن و کلمه هوش بدشال لاسحق کن چنان شود ادهنگ  
 هوش اربک هوش این نامها اعوان ملائکه حلب القلوب جداگانه  
 کلمه باید داشت انزوت بر پر استخراج طلسم عمل و غریب روم  
 و معجز آن است ج ل ب ال قال وب و چون حلب القلوب را  
 با حروف مغزیه جمع کنیم چنین شود ج ل ب ال قال وب  
 د ک ا ب گ ر ک ه ا و چون این حروف را تخلص کنیم چنین  
 شود ج ل ب ق د ک ه و چون این حروف تکبیر کنیم تا  
 زمام حاصل شود این صورت کیر د ج ال ب ق د ک ه در  
 ج ه ا ک ل د ب و ق چون اول زمام زحمت چهار چهار ترکیب  
 باید ق روح ب ه د ال ک کرد برین نوع که جلیا نو د ک ره  
 ه ل ک ن ق ل و د ج ه ب ک ب ا و ق ق ه ج اردل  
 ب ک ک ق ب ل و د ج د ا ب ک ه ق ج ل و ر و ا ا ر ق ج ب ه  
 و ل لا و ک مرد ق ج ا ب ب ک د ه د ق ل ج این  
 کلمات که از تکبیر حاصل شد طلسم عمل گویند و چون سطور تکبیرش است  
 این کلمات را شش بار باید خواندن و بخور سوختن و چون درین

طلبم جوف آبا اگر نت پس این کلمات بر شک سفید مکرر  
 نقش باید کرد و در آب باید انداخت بجهت جلب القلوب عموم  
 خلایق نافع بود اما استخراج قسم بر ملائکه و ارواح و اعوان ازین تکبیر  
 تصویر شرح اولی و چون ترکیب این جوف چهار  
 کنی چنین شود چنانچه اول و اگر جلب خاص خواهد آن شک را در آب اندازد  
 و آن آب را بخورد هر کسی که در آن سحر او شود اما این وقت شود که دعوت  
 اسم مطابق عمل مذکور بوده باشد بگند بجهت خطاب ملائکه و ارواح و اعوان  
 باید که بعد دستور گیر کرده باشد و باید که در دعوت اسم که مطابق  
 مطلوب است بیان نماید و در دعوت خود زود و ایام بخواند که اصل  
 است و باقی همه متفرع بر آنست و باید که ابتداء خواندن روز شنبه  
 کند و هر روز بعد و اسم و عدد مطلوب و عدد دوم و عدد و صاحب یوم و  
 عدد برش بخواند تا آخر سیم بدین نوع مداومت باید نمود و جمله  
 شرط دعوت و قراوت با دعوت چنانکه در کتاب اعزّه این فن بر تفصیل  
 و احوال هر نوع که مناسب طالب بعد باید که بدان منبع مداومت نماید  
 تا مراد حاصل گردد و انشاء الله اما خطاب بر حمله و فعله و ارواح و ملائکه

"بسم الله الرحمن الرحيم يا ذا الجلال والإكرام  
 غفرت عليك يا أيتها الأرواح العاليات الطاهرات  
 الزاكيات يا طلائكة رب الغزة يا الله المنعم لا اله الا  
 هو المقلب القلوب ميرة المطلوب وغفرت عليك يا ربك  
 بكائيل ياركهاثيل باعد بسم الله المذكور المذكور في  
 الأرواح المطورة وغفرت عليك واقسم لكم بحق محكم مقامكم  
 وذكركم وتبجيكم وتخليدكم وما سبكم عند الله تعالى ان  
 نمرؤ الى الاعوان وتامرهم بالطاعتى وانجاح حاجتى وها  
 ادهلك هوش اربك هوش ياد بكائيل ياركهاثيل  
 عليكم يا الله المقلب القلوب وبحق هذا الكلام جليل اربو  
 ان تامر والاد هلك هوش واربك هوش بتسخير القلوب  
 الخلاقى والناس اجمعين من الرجال والنساء والعلماء  
 والولدان والانس والجان بل جلب قلوب جميع الالوان  
 في جميع الاماكن والازمان وبحق الله الرحمن الرحيم يا اهل  
 هاهنا العمل من الأرواح والملائكة والاعوان وانصاري

واجتاني وادركني في جميع الاحوال والازمان اجب  
 يا دكبايئل يا دكبايئل سميعا مطيعا بحق حبايئل قبايئل <sup>حبيبوني</sup>  
 يا ايها الارواح العاليات وباطل ايكبر رب العزة يا ايها الاعوان  
 اجيبوني واعينوني بتسخير قلوب الخلايق اجمعين وبحق اسم  
 الاعظم صلح ارب. لو وحق هذه الطلسم وهذه الكلمات حبا  
 قودك ربع هجر كبدواق قهوج اردل بك كعبه لودج  
 ر الكرق جبه ول لاوك هردق نج اجيبوني بالله  
 المقلب القلوب الرحمن الرحيم يا معشر الاعوان اذ بك هو  
 اربك هوش ان لم تجيبوني بحصول مرادى فسلط الله تعالى  
 عليكم وكبايئل رهايئل بايديهم شواط من نار ونحاس فلا تنصرون  
 يضربون وجوهكم وادباركم ويسرعونكم الى الهار وان اتم  
 في فشرم الله تعالى يوم القيمة ان لا تخافوا ولا تحزنوا  
 وابسرا بانجته بارك الله عليكم بحو هذا الكلام من اجبوني  
 بحصول المراد العجل العجل العجل العجل العجل العجل العجل العجل العجل  
 الطاعة الطاعة الطاعة الوجا الوجا الوجا اجبوا ادب <sup>عزته</sup>

۱۳ اجیبوا یوم یا ذی من مکان قریب یومر لیسعون  
 الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج واجیبونی یا ایها الارواح  
 الطاهرات بحصول مرادی والجاح حاجتہ اعینونی یا ملائکة  
 رب الغرة باستجابته دعای و تتبع مرادی برحمته الله  
 رب العالمین و هر چند که با لغو پیشتر در خطاب ارواح و ملائک  
 نماید سودمند تر بود و اقرب بحصول حاجت و الله اعلم تام شد طریق  
 عمل بسط غریزی و طبعی اکنون بر مراد عمل دیگر و یوم و بیان احوال کنیم  
 سبباً عمل بسط ترغ و طریق تصرفش بر مخرج که موصل مطلوب بود  
 بتوفیق الله الذی خلق السموات والارض وهو ارحم الراحمین  
 فصل در عمل بسط ترغ و طریق استخراج ملائک و احوال و طبع  
 و غریز و سبب متعلقانش بر ان و تفکیک نسبتاً ایها الطاہرات  
 که چون خواهر که ترغ کمر و از درجه سفلی بدرجه علوی رسد عاجله کان او  
 اجله باینکه عمل بسط ترغ کمر و طریق است که مدعا در نام سازب  
 و آن زمان را بسط ترغ نماید و حروفی که از بسط ترغ آن زمان حاصل  
 آید ترکیب کرده کلمه ایل لایحی ایشان کمر که ملائک جمله مذکورند



و چون خواهد که احوال طایفه بدون آنکه بر حروف طایفه را با کلمه  
 ایل و برین که هر حرف از آن حروف را چه حرف مرتبه و بتولیت بحسب  
 طبیعت بعضی حروف غیر زین طایفه را بیکدیگر و برینج مذکور ترکیب کرده بکلمه  
 هوش بلاشی ایشان کن که نام احوال عمل بدون اید اما استخراج قسم  
 بر ادواج و احوال و اطلاق چنانست که اصل نام را باید گرفت و  
 خالص آن حروف او تاد را برداشته ترکیب باید کرد که قسم است  
 بر حمله و عمل و فعله او مراد از حروف ارتداد اول و چهارم و هفتم و دهم است  
 در هر سطر اینچنین باید گرفت و ترکیب باید کرد تا قسم بدون اید  
 و این نوع قسم از جمله ادرت و قوت تمام دارد اما استخراج طبع  
 چنانست که در عمل بسط غیر زین کثرت آن کنت شده فاج  
 الی العمل المذکور و با بکده سهولت درک مستند بر اسم محمد درین عمل  
 مثال ماوریم تا کمال و صرح داشته باشد و الله یهدی من یشاء  
 الی سبیل الرشاد الله ذو الفضل العظیم مثالش بگو محمد و العزة  
 و الرقة الی تمام است و چون این زمان منقطع کنیم چنین شود م  
 ح م د ذو ال رفعة و ال عزة و چون این حروف را بسط

۱۵  
 رفع عدد در کتبم این صورت کردت ف ت م غ غ غ غ غ غ غ  
 غ غ س ی س ی ش غ غ ض ذ ل ه س ی ک ش ذ ع ه و چون این  
 حروف بطریق دیگر در این ترتیب پذیرد ت ف م غ س  
 ی ش ض ذ ل ه ع و چون این حروف حالت خالص است که از بطریق  
 زمام حاصل آمد در حجت چهار چهار ترکیب کردیم چنین شد تفغائل  
 س ی ش ض ذ ل ه ع ایست این اسماء طایفه عمل بطریق است و چون این  
 حروف طایفه را که اینست ت ف م غ س ی ش ض ذ ل ه  
 ع بطریق دیگر در این ترتیب پذیرد ت ف م غ س ی ش ض ذ ل ه  
 و چون این حروف غیره را چهار ترکیب کردیم و کلمه هوش هوش هوش  
 ایشان کردیم اسمای احوال پرول آمد برین تالیف شصت  
 هوش عطف هوش هوش اما چون خواهیم که استخراج کنیم  
 پس زمام اصل را که محمد ذوالرقوه الغرة بود با حروف بطریق  
 خالص کردیم این ترتیب و تالیف گرفت م ح م و ذوال  
 رفعة والذرة س ی ش ض ذ ل ه و چون این حروف  
 او تا درین سطر در کتبم این حاصل آمد ذ ل ه ت ی ن و چون

این حروف را پنج ترکیب کردیم بجهت خود پست او چنین شد لغت  
 این و اگر خواهیم هر هفت حرف را ترکیب کنیم بدین مثال مذکورین هم صحیح است  
 اما طریقی اول صوب و اتم است و الله اعلم بالصواب اما استخراج  
 طلبیم عمل هم از حروف خالصات محمد ذوالرفع و الغرة با حروف لبط  
 ترفع باید کرد بنوعی که در عمل لبط غیر از گذشت یعنی تکسیر باید کرد آن حروف  
 را تا نام باز آید و حروف آن را ترکیب کرد و طلبیم سخت و تکسیر  
 خواند و بطبعی که مایل بود رسایند و در غایت آن کلمات را استخراج  
 ساخت اما بقیه احوال و تعلقات این چنانست که در عمل لبط غیر  
 سابقا گذشت اما طریقی تعریف و خطاب بر ارواح و اهلک  
 و اعوان برین پنج باید کرد تا مراد حاصل آید ابتدا بسم الله  
 الرحمن الرحیم ثم قل غزمت علیکم یا ایها الارواح  
 العالیات الطاهرات الزکیات بحق الحق الهما و الهکم  
 و بحق اسماء الله العظام واقسمت علیکم یا ایها الکریم  
 الغرة تغفائل سیئضائل دناییل بحق الله الذی  
 لا اله الا هو الرفع الغریب الذی رفع السموات بغیر عمد

ترونها ان تحبوني وتعينوني لمحصل مرادى ومطلوب  
 من الرفعة والغرة والاقبال بامر الله الملك المنان العال  
 ما تغناشل يا سيئناشل يا دنائل اجيبوني سميعا مطيعا  
 نامرا ناصرا معيننا واقمت عليكم بحق الله وحق اسماء الله  
 العظام الكرام ان تروا اجماع خيلكم واتباعكم واشتباكم  
 الى ما هو الاعوان شظفوش عطفه هوش ضموش  
 وسخروهم لاجلى بحيث يكون معيننا وناصرنا فى جميع ما اريد  
 من الترفع والتعزى بحسب العاجلة والاجلة يا ايها الارواح  
 العاليات ويا ملائكة رب الغرة يا ايها الاعوان اجيبوني  
 واعينوني بحيث ارتفع ارتفاع الغرة والعلى عاجلة واجلة  
 وكوذا اجتاشى وانصارى واعوانى فى جميع احوالى واما  
 يا ايها الارواح العاليات ويا ملائكة هذه العال يا ايها  
 الاعوان اجيبوني واعينوني سميعا مطيعا لحق غرايش  
 رفعايش وحق هذه الظلمات والكلمات الطيبات  
 الى اخره كما سبق يا ايها الحالىين والباعثين على حصول

مرادى وانجاح حاجتى وارفعائى بحسب العزة والعلاو  
 قضاء حاجتى فى الدين والدنيا اجيبوا دأى الله اجيبوا  
 عبد الله اجيبونى بامر الله اعينونى بحصول مرادى من  
 الترفع والاعزاز عاجلة واجلة يا ايها الاعوان مستغفرو  
 عطفه هوش ضموش اجيبونى واطيعونى واجلبوا قلوب  
 الخلائق اجمعين بقضاء حاجتى وكفايت مهناتى من الترفع  
 والتعزذ وحصول القبول والعط من الآخرة والاولى اعينونى  
 اجمعين بحصول مرادى فى الدين والدنيا برحمة الله رب  
 العالمين يا ايها الاعوان ان لم تجيبوا الى فسلط الله  
 عليكم هذا الملايكة تغفائل سيثصائل ذائل بايهم  
 شواط من نار ونحاس فلا تنصرون يضربون وجوهكم  
 وادباركم ويسرعونكم الى النار وان جئتم لى فيشرم الله  
 تعالى يوم القيمة الآلة لا تحزنوا والبشر وبالجنة  
 بارك الله عليكم اجيبونى واعينونى واسرعوا الى قضاء  
 حاجتى وكفايت مهناتى اجيبونى التامة التامة على

الطاعة الطاعة الطاعة العمل العمل العمل الواج الواج الواج  
 اجبونیہ اجمعین بحمد اللہ رب العالمین فصل در  
 اعمال دیگر از بطن تجیع و تضارب و توامی و تقوی و تضاعف و غیر  
 بنوع مذکور باید دانست که تجیع و تضارب را بجهت محبت و الفت  
 و اتحاد بین ایشان بغایت معتبر داشته اند و طریق عمل چنانست که  
 در بطن طبیعی و غیر زری و ترغیب مذکور مذکور شد اما بطن توامی را بجهت  
 اتحاد و اخوان و محبوب بودن در دل خلتان و اخذ فواید و احسان  
 بغایت آرنوده و مجربست و مختلف ندارد خود صورت حال این  
 بطن است بدست بر صدق اعمال او چنانکه گفته اند کواه عاشق صادق  
 در آسین باشد و طریق تصرفش چنانست که در بطن غیر زری گذشت  
 اما بطن تقوی را بجهت قوه حال و حصول امان و پروان آمدن از ضعف  
 و رونی طالع و رسیدن بقوه قاع و از دیبا و جاه و حشمت و اقبال  
 و اغراض اعما و تمام کرده اند و معمول آینه این فن است و صرف  
 عملش چنانست که در بطن ترغیب گذشت اما بطن تضاعف بجهت  
 از دیبا و علم و حکمت و شکوه و شوکت و غیر کردن بر اعدا و باطن قوه

و استیلا صدق تمام و روح مالا کلام دارد و طریق تکلیفش چنانست  
 که در اعمال سابق گذشت اما بسط تکلیف نیز سه استخراج احوال  
 آیه است چنانچه بعد ازین در استنباط احوال ذکر این معانی خواهیم  
 کرد انشاء الله تعالی بر خالبان امرار الهی و کاشفان رموز باطن  
 مخفی مانند هر یک ازین انواع البسط مذکوره را می توان بود  
 که میزان سفر آدم علیه السلام عمل کنیم بفریب طالب و مطلوب و طالع  
 و صاحب طالع و طبع و قمر و کواکب و قمر و روز و صاحب روز و سایر مستغنی  
 که بر عمل سفر است یکی از انواع البسط مذکوره بسط کنیم و موضوع که در روش  
 پیش بریم زیرا که سفر یعنی کنه در بسط عدد در پیش برود میزان سیر و  
 شش نوع از انواع البسط معروفست و عمل کرده اند این بود معنی  
 کلام متفقان این فن گفته اند سفر آدم علیه السلام میزان اعمال گشت  
 و الله اعلم و حکم در عمل بسط تازیج در این عمل بغایت  
 قوی و معتبرست و طریق اینست که به پیش از مطلوب صحت و آن در  
 کدام اسم از اسماء الهی یافت میشود و چنانکه اگر علم خواهد علم کرد و اگر  
 مال خواهد غنیز کرد و علی بن ابی طالب به سبب بر المطالب و ابتدا با اسم

مطلوب کن اگر در مزاج احد نماز چپ مکرر آید از دیگر اقل را مکرر  
 باید کرد تا انکه پد و رشوند و چون مزاج کردی تیسر کن و آن سطر را  
 بعد و لفظ مدعا با عدد صغیر مطلوب چون چنین کردی بکسر سطر آخر را  
 و ترکیب کن و کلمه ایل بموق ایشان ساز طایفه عمل اند و چون خواهر  
 که خلیفه بیرون آر و این خلیفه سید امو است بکسر حروف اول از  
 سطر مزاج و آخر او را اول سطر آخر او را آخر او را ترکیب کن و کلمه  
 طیش را با اول مدحی کن که اسم خلیفه امو است اما اسما و احوال از  
 صدر و از مؤخرت بکسر با حاق کلمه هوش اما استخراج قسم از حروف او تا  
 زمام است و این در عمل بطرف مذکور شد لکن اینجا زیاد است و آن  
 بطور نمودن حروف او تا دست بر بطرف و ترکیب نمودن آن حروف  
 و استخراج قسم از کلمات مرکب از سطر مزاج و کسیرت و در مزاج است  
 چهار چهار و در نمود است پنج پنج و این ضابطه در سطر مزاج مرکب است  
 مثال اول محمد که طالب بود و ششم و مطلوب علم بودیم و ششم و مزاج  
 کردیم چنین ششم لای می م دو چون این سطر را بعد و ظاهر علم  
 یعنی بعد و هوش بکسر کردیم این صورت یافت عمل می م م د





۲۷۰  
 معمم ل ی ح ح د ی ح ل م م م چون سطر ثانی را ترکیب  
 کردیم کلمه ایل الحاق نمودیم اسما و این دو ملک بیرون آمد حدیثی  
 علمائیل و چون اول مزاج و آخر اورا اول سطر ثانی و آخر اورا  
 بر داشتیم اسم خلیفه بیرون آمد برین نوع عدم محیطش و چون سطر و ثانی  
 بر داشتیم از سطر مذکور اسما و این بیرون آمد بر وجه هموش  
 و هموش اما چون حروف او تا دیگر کنیم و از زمان و بیطرفی کرده  
 حروف اورا ترکیب کردیم چشم پیدا شد برین صورت علی محمد  
 عم علی حدیث علم اما طریق تشریف و خطاب بر جمله و فعله آن چنانست  
 که در اعمال سابقه مذکور شد و باید که بدعوت اسم علم مشغول گردد  
 و ابتدا از یکشنبه کرده و شنبه تمام سازد و هر روز بعد از ضرب محمد  
 در علم و ضرب ما یحصل در عدد صاحب یوم بخواند و در سه روز بار  
 غزیت بخواند و بخور لطیف بسوزد و خطابت کند بر پنج روز  
 بر سر کلین این عمل و هر روز طلسم عمل را برنگ که از جنوب صاحب  
 از روزت باید نوشت و بطبع که دروغ غایب باشد در چون  
 چنان شد مداومت نماید که در یک هفته مراد بر آید و کشف غایب

و سرار علوم الهی روی نماید و اگر در یک سفر مراد بر نیاید تا هفت مفسر برنج  
 مذکور مدادش نماید البته مراد بر آید و صاحب کشف و عین الیقین گردد  
 و تسع عاید اسم العظیم و سایر الاسماء و الله اعلم تمام شد طریق اعمال  
 اکنون بر حائمه رویم و بیان استنباط حوالی نایم بعون الله الملك المتعال  
 جواد کریم امینا حائمه در بیان استخراجات حوالی این است که شکرش  
 روز هفتم و این بر انواع است و معظم ترین دقیق این فست بود حاصل  
 استخراج نموده اند و بصلطه دقیق شاد است فرموده اند و ما اینجا که  
 اخلص انما لعه باشد و اعتماد درش بد ذکر خواهم کرد و هر که کمال وضوح  
 و غایه قیوم داشته باشد و بانه العصمه و التوفیق نوع اول است که  
 اصول خمس که عبارت است از اسم و لقب و کنیت و طالع و صاحب طالع  
 استخراج حوالی نماید و طریق است که اصل خمس را نیز کنند بیکر  
 صدر و مؤخر چند آنکه تمام اصل حاصل شود پس صدوران کثیر بگرد نام  
 کند و کثیر نماید تا آخر باب آنکه مؤخرات آن کثیر بگرد و سیرده  
 تا آخر باب همین صدر و مؤخرات را جدا جدا گرفته اند که کثیر تا آخر  
 باب و بجهت است که در کتب سیر این مثال می آوردم و طریق صدر و مؤخرات

گرفتن بیان کنیم مثال در اسم محمد زمان اصل هم دوم در چون بطلب  
 مذکور صدور مؤخرات گرفتن نامی باید کرد در سطر یکس از صدور مؤخرات  
 که به جز حاصل میشود در کلمات مکرر اذان تکسیر ایه از حال صاحب  
 اصول خمر حکایت کند از گذشته و آینه مصوب و مقبول چون این مقدمات  
 معلوم کرد در اکنون بدانکه اینه این فرخ را در تشخیص احکام از گذشته  
 و آینه و صدور مؤخرات و مصوب و مقبول و ضلها و موحد و <sup>سخت</sup> سنگین  
 زیانت و توجه آن برین بخت و بعضی از اینه جفر را نیز که هر کلمه  
 از صدور حاصل شود متعلق باحوال گذشته طالب است و هر چه از مؤخرات  
 حاصل می آید از احوال زمان آینه سایل میگوید احوالی این سخن است که جو  
 بقدر ممکن است رعایت فایده و کاشف و بعضی دیگر بر آینه که مجموع کلمات  
 که مصوب حاصل می آید از صدور مؤخرات متعلق بزبان آینه سایل  
 و هم مجموع کلمات مستحضر از صدور مؤخرات بر پنج مقبول متعلق بزبان  
 گذشته سایل است و این قول نیز خلاصه از صواب نیست زیرا که بر عاقل  
 و صوغ تمام دارد که هر کلمه که مصوب است اشاره بآینه میکند و هر چه  
 اشاره بگذشته می نماید فی الجمله هر کلمه که اذان بسط و تکسیر حاصل مراد

البته احوال گذشته و آینده سوال میکند مصوباً کان او مقولاً  
 نوع دیگر است که اسم سایل را ببطور غیره کند و باز آن حروف که  
 از بطن حروف حاصل آمد بطن حروفی کنند تا هفت مرتبه و ادبث بخاند  
 کنند چون اسم را هفت مرتبه بطن کنند پس حروف ضالعات را  
 از آنجا بردارند و تکیسه نمایند تا خروج باب اول آنکه در سطر تکیسه  
 نظر کنند که چه کلمه حاصل می آید البته احوال و اطوار طالب حکایت کند  
 و بعضی دیگر همان هفت مرتبه را بدون تخلص و تکیسه ملاحظه نمایند و طلب  
 جواب کنند اما اگر هر دور ایجاب آرد در هر دو موضع مابقی نمایند  
 اتم و انفع خواهد بود نوع دیگر استنباط از بطن عدد هفت چنانکه اسم  
 سایل را هفت مرتبه بطن عددی نمایند بطریقی که بر بطن ظاهر سایل  
 کردیم اتصال کلمات احوال نمایند نوع دیگر در استنباط کلمات  
 احوال است که احوال بیمار از آن معلوم گردد و طریقی چنانست که از  
 بیمار لفظ پرسند هر چه بگوید آن کلمه را با اسم او و طالع وقت بطن  
 نمایند و از آنجا حروف تمییز کنند و پرسند که در آن حروف چه  
 طبع غالبست هر طبع که غالب باشد بیمار از آن مرض حاصل شده است

و این از جمله غرایب است اعتبار تمام دارد البته حادثی بر حشر  
 و شستی که دارند در شخص مرض داشته اند زیرا که تبیین مرض نیست  
 مشکلات و در آن مختلف بسیار کرده اند و این نوع استخراج از جمله  
 زادت جهت آنکه مبتنی بر حرکت فطیم است چون ماده مرض معلوم گردد  
 علیحده آسان شود چنانکه گفته اند انما العلاج فی مادة المرض الا  
 باضدادها نوع دیگر از استکشاف احوال آینده است که  
 حین مفعول علاج که مشهور بکلیج و الاسرار است عید الزجر در کتاب  
 الاسرار ذکر نموده بغایت بعزیزت و طریقی خفایا که سوال را  
 باطالع وقت و او تا دطالع جمع نمایند و مجموع را بطل مگر کنند و وقت که  
 از کسورات مستحده است جمع کنند خالص مگر که که جواب باشد و آنند  
 بود نسبت بسوال بیرون آید اما اصل است که جواب مطابق سوال  
 باشد بعضی عبارات را عوی یا فارسی و فارسی را فارسی یا عربی بیرون آید و غیر  
 آنچه گفته می تواند بود اما اصل حصول طابق است و آنرا علم نوع دیگر  
 است که اسم طایب را باطلوب فریج کنند و آن سطر را باطالع وقت  
 و در بس طالع نیز فریج دهند و آن مجموع را آنکه بکشند تا نام باز آید که

مگر نظر کنند که جواب مطابق نشان برودن آید بعضی دیگر بر آنند  
 که سطر مزاج طلب و مطلوب را با یوم و صاحب او مزاج کنند و آن  
 تفسیر آن استنباط جواب کنند و بعضی دیگر طالب را با مطلوب مزاج  
 کنند و آنرا با اسم صاحب سطر که در دستنبط اند مزاج کنند و آن  
 سطر آسیر کنند و از آنجا استنباط جواب کنند نوع زاید و کجای از  
 طریق استخراج و دلالت بر طریقی که در دوازده برج عمل  
 کرده اند نوع دیگر از طریقی استنباط است که اسم طالب را بسید  
 و شصت و شش طور بسط کنند و هر بسط آن اسم را با حروف آن  
 بسط خالص نموده تفسیر نمایند چون بسید و شصت و شش صنوع حاصل شود  
 جمع احوال سایل از گذشته و آینده خیر و شر نفع و ضرر دنیا و دین و مردمان  
 و شتهای معدوم شود و کائنات در وجه استخراج است مثل بسید  
 و شصت و شش نوع استخراج است هر کسی که این نوع استخراج را برزوره  
 و مقدمات برزوره را بکوشد و تحقیق کند کاملاً شد و وقف است  
 بر احوال جنود خداوند عز و جل از نور لطایف العلوم و هویدا است  
 بکون فی السموات و الارضین مخدوم و دلالت این انواع بسید و شصت

در...

و شش کلمه نخست آنچه از اصطلاح و غیره در حدیث  
 مذکور شد و بعد از آن در همه مذکور بود و عارف را اینقدر  
 استبصار درین فرجه کانیست که بطلب بندگی با ریاضت و مجاهده و  
 مشاهد اوزان العارف و الاولی بهر القول من اولیایا و اولی  
 الدین و اهل الیقین و الاجتهاد و فیما تفرع عنهما بهر المعنوم البین و الاستعانة  
 من عالم الامر و فیصله اندک المیعین اردت ان ... با و من الابهام  
 و ذلك في هذا الكلام فمن استكفنا واستر شقها فغير التدم  
 و الحمد لله رب العالمین تم الرساله الشیخ محمد زکی و حسن زکی  
 و انتم بالقیوم علی بن عبد محمد و آل محمد و غیر ... بعون الله علی  
 فی يوم الثنا عشر من شهر رجب سنة ۱۰۴۱

صواعق  
در علم اوفاق و حروف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

ذَلِكَ كَبِيرٌ

أَجْمَلُ شَيْءٍ أَتَى فِي كِتَابِ كَبِيرٍ  
هُوَ الْغَمُّ وَالْقُرُونُ

ذُو الْعَشْرِ حَيْثُ قَدَّمَ لِي أَيْدِيَهُ هَذَا أَيْدِيَهُ حَيْثُ حَوَّلَ

فَرَعُونَ وَمَمُونُ نَالِيَتِ كَفْرًا وَتَبَدَّلَ

وَأَنْدَرُ فَرَعُونَ وَتَبَدَّلَ

بِأَلْفِ مَقْرَانٍ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

القدره رب العالمین بدان آید که آنه تعالی که علم و علم  
 حروف انوار الله تعالی در و احم در کتب در سائل که در چه  
 فن نوشته اند مشک از فر کتابیات و غیره اشبه با  
 اشارات و عبارات گفته اند این در نفس را چنانکه هر  
 کس داند نسفته اند در روانه نوشته اند که کسی این فتره  
 شفق عزت را نظر نامحرم به بیند از زمان اسد الله القاب  
 تا امام جعفر صادق علیه السلام معصومین بنفس نفیس مشتعل  
 شده و قلم در میان بنوده و چون از ایشان پشایخ و  
 و الیاء سیده و از جهت آنکه طالب مستعد ایتمنی  
 کم شده بود در هر قسمی اندک می یافتند این

انوار

اسرار در کتب بطریق ضرورت ثبت افکار که بکلی مدروس  
 نشود و منسی نگردد و در جلیاب رموز و اشارات مستور  
 میباشند و صیت کرده اند که کسانی که بعد از ایشان باشند  
 پرستش مخالفت رواندارد و در تصریح ننوشتند مگر که مستحق  
 یابند که گفتی بگوید و بشوید اما نه هر چه گفتی بیشتر نوشتی

را شاید القاصه نزدی در خاطر از وصایای اکابر بود  
 خاصه حکم ضرورت آنرا در باینکه العلم صید الکتاب  
صید الحاکم که در محل قبول خواهد آمد اما قول شاهزاده

فضلا و جابر عفا الله عنهما اگر بر سهوی اطلاع افتد اصلاح  
 فرمایند که این سطور نیکام سفر در اشای امراض مسطور  
 شده و پروای آن نبوده که از خاطر بر خاطر رجوع بود

امید که اتمام بخیر انجامد انشاء الله تعالی فصل  
 در بیان دفع اعداء بدان اسعدک الله فی الدارين  
 که: عصاب علم از شفا طبعی بحسب اعمال اوضاع الوداع

اعداد بر سه قسم نموده اند فرد الفرد الزوج الزوج الفرد  
 الفرد عدد را گویند که نصف او در زوج صحیح بود زوج  
 الفرد عددی را گویند که نصف او صحیح نبود یعنی اعداد را  
 گویند که واقع بود در خانه های ضلع وسط و قطر هر مربعی  
 که در اعداد وضع کرده باشد زیادت یکی یکی یا دو  
 در دو یا ۳ در ۳ یا ۴ در ۴ یا پنج در پنج بحسب  
 ارادت و پنج عددی مکرر نشود و جمیع سطور را ضلوع  
 اقطار بطول و عرض بعد موافق یکدیگر باشد پی زیادت  
 و نقصان از او فوق نام گویند و اگر بنوعی وضع کنند که  
 هر دو روی که از آن مربع بنیاد از آن مربع دیگر که داخل  
 همان اعداد را ضلوع سطور و اقطار او بچنان موافق باشند  
 از او در حلق خوانند و سطوق نیز گویند و بحسب هر صفتی  
 که بر وفق زیادت گشته از آن سب آن صفت نام  
 نمود مثل دو البه ان و قطر حیب و مانند آن قاید

بهر

بد آنکه در کتاب تذکرت الاعداد الوفی آورده است که  
 دقویان مربعی که بعد مملو گردانند بعد از تمامی عمل آنرا  
 لوح گویند بیوت را که از زاویه مازا و نه دیگر که مقابل او باشد  
 مسوی بیکدیگر قطر خوانند و فائضی که از وسط ضلع گویند  
 یا میان ضلع دیگر که سایب بیکدیگر باشند آنرا صلیب خوانند  
 در خانه اول مربع را که بر طرف راست سه قطر اول گویند  
 و زاویه آخرین از طرف چپ پای او همچنین خانه البرعیا  
 را سه قطر بری گویند و زاویه این سفلی را از جل و سر چپ  
 بری نامند چون چپ عبارت کنند مراد از آن سر چپ باشد  
 نه تمامی چپ فایده اعدادی را مربع ثبت خواهد بود و قسم کنند  
 اول از آنرا تا وسط اعداد که در آن مربع خواهد بود آنرا اعداد  
 صغار گویند قسم دوم که از وسط نهایت مربع باشد آنرا اعداد  
 کبار خوانند و عدد مبداء و منتهی را و این خوانند و اعدادی  
 که در مقابل بیکدیگر افتد و بعد مساوی باشد آنرا وراثش گویند

و این در در معلق لازم باشد فایده اگر خواهی که عدد وقت  
 مجموعی را بدانی مبداء را که عدد نخستین است با منتهی که  
 عدد آخرین است جمع کن و در نصف اول ضرب کن مجموع  
 اعداد معلوم شود مثلش اگر پرسند که از یکی تا ده چند است  
 یکی را در ده باید افزود و در نصف اول که نخست ضرب کردن  
 و گفتن که پنجاه و پنج است اگر خواهی که از یکی تا نه بدانی یکی  
 را بر نه افزای در نیمه نخست که چهار و نیم است ضرب کن  
 چهل و پنج باشد برین ترتیب اعداد مجموع مربع معلوم شود  
 ضرب کن آنچه هست در مثلش آنکه بی بعد بر او افزا  
 جمله در نیمه نخستین زن تا بر آید مراد و کلام تو را مثلاً سه که  
 در مثلش که سه است ضرب کردیم نه شد و عدد نخستین بر او  
 افزودیم ده شد و در نصف آن ضرب کردیم پانزده شد و پس  
 علی هذا در بیان مربعات فردا لغز بد آنکه هو ان الترفی  
 الوارین اول عددی که در وقت ممکن شود ۳ در ۳

است و طریقه وضع عدد آنست که ابتدا از سر حیب کتبه هر  
 مربع فرد دیگر که باشد اگر معلق خواهد بود مبه از هیلا و او را  
 بیت میانگی ضلع باید کرد چنانکه در شرح در فرزند شاهی و دو  
 اسب و فن اول است موافق اسم مؤاد موافق اسم هود  
 و داد و عدد و منتهای ادرنه است موافق علم انلاک و نوح  
 آیات که برسی علیه السلام بزغون نمود و عدد وضع حل و  
 عدد واسطه اربع است بعد صلوة خمس و حواس خمس  
 و کواکب منجیره از حضرت عزت الاوه بعد واسطه منتهای  
 این لوح قسم یاد کرده طه ما انزلنا عليك القرآن ليشق  
 که آن عبارت از جمال جهان آرای محمد مصطفاست صلی الله  
 علیه یعنی به طاء طهارت و های هدایت او پس لازم بود  
 که این لوح مذکور را خواص شریف و انار لطیف باشد  
 چنانچه در کتب خواص ذکر کرده اند و عدد اتصی اولایم است  
 موافق الواجد دیگر الوهاب اگر کسی این مربع را در شرف

ماه بنظر سعد ثبت کند هر آینه خواص که به تجربه حکما همین است  
 بروز کار او متظاهر گردد و اگر کسی اشبارا منکر تواند چون  
 ۳ در ۳ که اصغر اشکال است موافق چندین اسماء معتبر است  
 باید دیدن که اشکال دیگر را که با چندین هزار اسم موکله موفق  
 بود چه بعد وضع و چه بعد واسطه و منتهی و قراین و عدد  
 اقصی حاجتی و خاصیتی بود اگر خواهد که صفت او را جمله مفصل  
 بیان کند بفرماید پیشمار در قسمت نتوان آوردن لیکن این مقدار  
 که در فنی حاصل آید چاره نیست که بیش ازین در فن سخنانها  
 بسیار نالیف کرده اند اما بنوعی تقریر و تحریر کرده که فکر  
 هر کس بکند او نرسد و در ادراک الفاظ ایشان و اگر کسی  
 فکر کند جمع اعداد فرد الفرد که بعد از ۲ است ۵ در ۵ و  
 ۷ در ۷ و ۹ در ۹ تا غایت که نهایت وقف فرد الفرد  
 باشد همین طریق ۳ در ۳ وضع کند و حکما دهند  
 توقف سه در سه را که مثلث بود بغایت پسندیده داشته

زیرا که نظر تثلیث تمام دوستی و تریب تمام دشمنی پس  
 لوح را بکواکب نسبت کرده اند آنرا در نظر تثلیث آن کواکب  
 مثلث نقش کند خاصیت او زود ترا اثر کند و از جمله خواص  
 ۳ در ۳ آنست که اگر زنی در ولادت ریخ بیند شکل را  
 بر سفال آب نارسیده نقش کند و در برابر چشم وی بدارند  
 پس او را در زیر قدم بریزند تا فوت بر آن کند که سفال بشکند  
 در حال بارهنگد بعد از آن سفال شکسته را در طشت آب  
 بپند تا با سلامت بر خیزد اگر بر کاشه ابلینه یا چینی نقش کند  
 بکلاب حل کند بجهوس دید تا بخورد هم در آن روز خلاصی  
 باید اگر تبطر مسعود بنویسد و با خود دارد و از کسی استعانت  
 طلبد بمقصود رسد در حصول مقصود از خود دور کند و اصل  
 کلی درین باب آنست که منازل قمر نگاه دارد و در ساعت  
 کتابت این نقش قمر مسعود برد نیکو حال بنظر مودت ناظر  
 بسعدین و نحسین از دسا فظ بود و باید که از مثال در صبه



و زبانا و سعد السود یا بطن الحوت بود چون نسرين در شرف  
 باشد یا تثلیث آن شکلا بر صندوق و فراين نقش کند  
 یا بر کاغذ کشند هر جا که این مربع باشد در آن موضع راه  
 نیابد و غاين را مجال خيانت نباشد و اگر این شکلا در  
 شرف آفتاب یا در شرف قمر بنویسد در درخبر بزه زاد بیاورد  
 از کرم و آفت سماوی و ارضی سالم باشد و نمره بسیار دهد  
 و اگر قمر در منزل جهید بود و سعدین ناظر بنویسد هر که با خود وارد  
 از رفتن راه مانده نشود اگر همین شکل را بر در سرای خانها  
 نقش کند رونق و آبادانی در آن منزل بدید اگر طالع نوس  
 باشد و قمر در ناسع در آید النور سعدین ناظر و تخمین  
 ساقط این شکلا بر کشند و در زیر آستانه زندان دفن  
 کند هر محبوس که باشد خلاص یابد چون شمس بدرجه  
 شرف باشد بنویسد در میان کلاب نهد و انرا بهیج  
 وجه آفت نرسد و دست غاين از د کونا ه بود از قطاع

الطریق در امان باشد و اگر از برای کریمه این شکلا بر کاغذ  
 برکشند و نام کریمه را بر پشت کاغذ نویسد و آنجا بچند و باز  
 کرد و نام این آیت بنویسد او كَفَلْنَا فِي مَجْرَلِجِي  
 يَفْتَهُ مَوْجٌ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلْمَاءٌ بَعْضُهَا  
 فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ بَدْرَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ  
 اللَّهُ لَهُ نُورًا قَالَهُ مَنْ نُورٌ دَوْنَهُ دَرَزِيرٌ سَنَكٌ  
 گران بنده کریمه باز آید و چون آفتاب در ۲۷ درجه حوت  
 و ماه در سرطان بود سعدی ناظر بود و کسین ساقط این  
 شکلا بر زربانقره کشند و با خود دادند جا به و حرمت بنفرایه  
 مقبول القول و مشهور الوقت کرد و اگر از دو مشقال زر  
 فانی سازند در طلوع اسد و عود الطیب و مشک و زعفران  
 و سببه و لبان و تریبه و جوز بویا و طلق آنچه را بگویند برابر  
 و بشر یا میزند و فندقها سازند و فانی را نقش کنند و  
 بدین فندقها بخور کنند و با خود دارد تا اثرش پیماید است

هر حاجت که از ملوک و سلاطین و غیره خواهد اجابت  
 شود و از شر ظالمان در آمان باشد دهر گاه که ماه در  
 استقبال باشد مادر و بال یا در هبوط باشد و ناظر بر حل  
 این شکل برگشته و زنی که بار دارد آبتنی شود اگر در شرف  
 زحل بر سر بفتش کند با خود دارند کم جانی بود که جیت  
 حامل این نرسد در هر فن که بکوشد بی نظر گردد و بر  
 انبای جنس خود سرور گردد و مقبول القول گردد  
 خاصه به نزدیک ملوک و سلاطین و در اقبال و دولت  
 باشکوه بردارنده این شکل کشاره گردد و باشکوه  
 و وقار باشد و از انواع رنجها ایمن شود و از عرق و  
 عرق در آمان باشد جمیع اوقات در حفظ باری تعالی  
 بود آورده که این شکل برگشتی نوح علیه السلام نوشته  
 اگر همین شرایط در زیر عمارت بنهارند عمرها و پیران  
 نشود و از راویان معجز منقولست که وقتی که کنند

مردان بنا کرده اند و در زیر چهار گوشه او بر چهار خشت  
 این مربع کشیده اند و نهاده اند با عادیان و آتش نرود  
 و طوفان نوع بردی کار نگرده این دنیا در میان مهر است  
 و روندگان از آن خبر دهند اگر بر تنلیت زهره و مشتری  
 بکشند بر دشمن ظفر بایند و اعداء معهور کرد بجهت ضبط  
 مال و خزانة پسندیده است بجهت رسالت بشرف قمر نوشته  
 بجهت آب و زمین بودن آوردن کار نیز ما بشرف زحل  
 و بجهت اہمت و عظمت بشرف مشتری و جهت قبولیت  
 بیش در زار و اهل قلم بشرف عطارد و به جهت پیکان  
 و پیاده روان بشرف قمر باید نوشت مثال مثلث هر نوع  
 بجهت شکل کثیر الخواص شکل اینست  
 پس شروع کنیم در ۵ در ۵ و آن از نائیم بر مثال هر  
 یک از مثلث مراح از دور معلق ذوالبیدان و غیره  
 نموده شود و از جلد خواص این شکل که چون زهره

در ۲۷ درجه جوت رسد این شکل را بر کاغذ پارک نرید  
 چون ماه سرطان رسد کوبید پارک بگردن کم فهم دهند  
 چون بخورد فهم او زیاد شود خوشخون گردد و اگر این شکل را  
 بهمین شرایط نرسید کلاب حل کرده بکسی دهد انگس  
 شفته دهر بان وی گردد و اگر خواهد که دشمن ذلیل گرداند  
 چون فرد در عقرب بود یا در دادر بنویسد مراد حاصل گردد  
 و اگر در تریج شمس و مربع بهمین طالع بنویسد و نام  
 خصم را در مرکز مربع بنهد انگس مقهور افتد و این  
 کس بزودی مقبول گردد و اگر مردی این شکل را به  
 کلاب حل کرده بزین دهر مطیع او شود و اگر زن ببرد  
 دهر مطیع او شود اگر مربع به تریج آفتاب و مقابله  
 زحل باشد و کوس این شکل را بر جای نامقبول  
 بنویسد دیشوید و بخورد کسی دهر بیمار گردد اگر ماه در  
 زبره یا ویران بود بهتر بود اگر خواهد که کسی را دشمن

دشمن وی گرداند چنانکه کسی را نترساند و بد  
 بهین طالع اختیار بنویسد و در آب حل کرده به انگس  
 دهد تا بخورد هر کسی را بیند دشمن وی شود و اگر  
 مریخ در عقرب بود و ماه در سرطان و این بنظر تثلیث  
 است این شکل را بر کشد و با خود دارد هیچکس بروی  
 غلبه نتواند کرد گمان سخت بر باروی وی نرم شود  
 و اگر نیرانداختن را مداومت نماید بی نظیر گردد و این  
 مشهور و مجرب است و اگر فروردین بران بود و عطارد  
 نحوس طالع وقت جز او او تا از نحوس خالی نبود  
 این شکل را بر کشد و در آب بچیناند و آن آب را به دشمن  
 دهد تا بر دیوار خانه دشمن پنهان کند در خانه انگس  
 نیکت پیچد و فیرد حقیر شود اگر بنظر مسود این شکل را  
 بر کشد و با خود دارد و مع المعاجل را دفع کند شرح بسیار است  
 مختصر شد و الله اعلم تمت هذه نسخة بيد اقل العباد شرح جیب  
 شیخ موسی ارومیه‌ئی فی ۲۰ رجب المرجب ۱۲۹۸

هذه  
الدائرة الكبرى الجفرية  
على الشجرة النعمانية  
في الدولة العثمانية  
للعلامة الزمان  
مصطفى افندي  
زاره

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ وَكَاشِفِ الْغَمِّ وَنَاصِفِ الْمَظْلُومِ

عَلَى مَنْ ظَلَمَ الْحَمْدَ لِلَّهِ الْعَلِيمِ الْقَادِرِ الْمَصُونِ الْحَلِيمِ الْعَدْلِ

لِللطيفِ الخبيرِ القاهرِ وَبَعْدَ فَنَائِي وَضَعْتُ هَذِهِ الدَّيْرَةَ

الجفريَّةَ بعدَ الهلاعي على الشجرة النعمانية في الدولة العثمانية

للسَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَالْكَبِيرِ الْأَحْمَرِيِّ الدِّينِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَبِيِّ قُدْسِ

اللَّهِ وَوَعْدِ وَفَوْزِ ضَرْبِيخِهِ وَرَبَّنِيهَا عَلَى إِشَارَاتِ حَرْفِيَّةِ وَحَرَكَاتِ

فَلَكِيَّةِ وَجَفْرِيَّةِ وَهِيَ مِنْ أَجْلِ مَا وَضَعْتُ فِي هَذَا الشَّانِ فَتَدَبَّرْ

مَا فِيهَا مِنَ الْأَسْرَارِ وَلَا تَبْدَأْهَا بِأَلْفِ كِتْفٍ لغيرِ أَهْلِهَا لِأَنَّ

سَبَبَ الْمَقْتِ وَالْحَرْمَانِ وَرَكِبْتُمَا عَلَى ابْتِدَى اقْتِرَانِ

الْعُلُوتِيِّينَ اعْنَى كَوَكْبِي زَحَلِ وَالْمَشْتَرِيَّ فِي بَرَجِ الْقَوْسِ فِي

الْمَحَارِي وَالْعَشْرِينَ مِنْ جِهَادِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ١٠٦٤ أَرْبَعٍ وَسَبْعِينَ

وَأَلْفَ جَعَلْتُهَا تَذَكْرَةً لِإِخْوَانِ عَلَى مَدَى الزَّمَانِ وَأَوْرَعْتُ

رَفَعْتُهَا



٤٤

فيها من الاسرار ما لا يظفر به الاولييا الاخبار وهي ملحقة  
 بما قبلها من الدواير التي ركبها في هذا الفن لما فيها  
 من بيان الحوادث المرتبة على حركات الاقتران وهي على  
 ثلاث قرامات قرنية الكبرى ووسطى وصغرى الى ظهور  
 الامام المهدي عليه السلام المثار اليه في الكبرى فامله  
 تجده صريحا وتاريخه رجيحا وفعله نجحا وقوله صريحا هذا  
 الله تعالى واثاك الى طريق الصواب وحمانا عن الغلط  
 والارتياب ووقفنا الى مرضاته وجبنا شهباته وبنينا  
 على السنة والكتاب واحشرننا في زمرة الاجاب من غير  
 سابقه عذاب انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير  
 والمحمد رب العالمين وحسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول  
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم من سنة خمس وسبعين  
 والف والى سنة تسع وسبعين والف اضطراب و  
 واختلاف وسبل و مس ام قم ايضا التايم وتنبه ايضا  
 التايم مس م ع ا ولتفظ ي ن ومنه الى

السنة احدى وثمانين والالف مشقة اسفار وفتح  
 جزيرة الكفار ثم تقب القلوب ويضعف الطالب و  
 المطلوب وتهلك بعض الاخير بفرض الاشرار وينشر  
 البوار ط ومنه الى ١٤٤ سنة اربع وثمانين والالف تقين  
 القلوب ولا يصدق طالب ولا مطلوب ويرزق البوار  
 والحكم لله الواحد القهار وتضيع الرزيع وقهان اهل  
 الشريعة من ك الى ١٥ ومنه الى ١٧٧ سنة سبع وثمانين  
 والالف خصام وزخام وضياح قرادنيام وقيام الامر  
 بالاعراض فخاب اهل النسب والاعراض وربما يفتح  
 بعض البلاد ولكن ينشر الظلم والفساد وتعب الناس  
 ويشد الباس م ومنه الى ١٩٤ سنة اثنين وتسعين و  
 والالف يموت كبير من الدولة وتوب منه اصحاب ميم  
 الخولة وسينقل في امرة بالناموس القايم حين بصير العالم  
 مقدر كالشوائم فيجوع الاموال وتقليل الرجال ثم بعد التمكن  
 يشرع في الاسفار وهي سبب البوار ح ومنه الى

٥

سنة خمس وتسعين والالف قطع وابر القوام الذين  
 ظهروا الحمد لله رب العالمين وفيه جمع وجموع سيهزم  
 الجمع ويولون الدبر الساعة موعدهم والساعة ازمى مرارة  
 فاخذهم الله بذنوبهم يقتل م م ي صاحب ك م د  
 ومنه الى سنة سبع وتسعين والالف شدة في البر والبحر  
 وازديار البغي وفساد بين العباد وكثرة الحروب بحيث  
 يصير الطالب مطلوب وتخرت البلدان وتلف انسان  
 وقط في النفوس وكساد في اللبوس ك فاسبل  
 كشف الرحمن انه القادر الديان ومنه الى سنة تسع  
 وتسعين والالف اخبار كاذبه وعقول ضاله زاهية فالله  
 تعالى يصلح الحال ويحقق المال اذ قد ضعف القطان  
 وتغير الاكوان وكثر الخلاف وكذب الاخوان وناق  
 الجلسان ح س ن ومنه الى سنة مائة والالف  
 اختلاف بين الجيم والميم وصاحب ك هوس ن  
 الملك لله الواحد القهار اختلاف واختلاج واختلال

واضطراب موجب مشاق الاسفار مـ معزولاً قـ  
 مبدولاً ومنه الى عشتمائة و الف قبل بااضراب على  
 ملك وياسما، اقلع هموم وعموم وافكار مسبحان الواحد  
 الفهار ومنه الى ستمائة سبع ومائة و الف جوع شديد  
 وخط فجميع واحوال مرعبه وامور مفرغة طـ ومنه الى  
 الالف واحد وعشر ومائة و الف خسارة في التجارة و  
 وقوع البوار في عصبة الكفار طـ نصب كالح وخيانة  
 من اهل الكفانة واختلاف اقوال وتشتت احوال كـ  
 ومنه الى الف اثنين عشر ومائة و الف وقوع حادثة  
 في جـ يقبل ابراهيم سلام قولاً من رب رحيم فـ المقدم  
 في شـ ومحمدته وحركات ووقايح متوادة مـ مـ مـ  
 ومنه الى الف ستة عشر ومائة و الف يحدث امر  
 عجيب من جهة العزل والنصب وتقوم العاكر بمصر وتكون  
 بعد القيام الى دخول شهر رمضان ومنه الى الف  
 سبعة عشر ومائة و الف يدخل على قـ وتقدم العداوى

وتقع الشقان وتكثر المتاعب بسائر الاقطار ويقل  
 النيل وتنبه رزوب سلام سلام سلام ط  
 ومنه الى ١١٩ تسعة عشر ومائة والالف ظهور  
 حرف عين بسبب الفاء وخروج بعض القطان  
 من ضرورة الافتتان وليس الخبر كالبيان يس  
 قلبه سلام ومنه الى ١٢٠ عشرون ومائة والالف  
 تتوثر فتن في الاقطار في سائر الديار ويكون البوار  
 ضعف العيار تسبب م د تجمع جموع ويظهر مجوع  
 ومنه الى ١٢٥ خمس وعشرون ومائة والالف  
 يخشى على ناحية الترك من الاقتان فاذا وقع  
 السيف العزيزهان والمخبا بان اولاد محل الظنون تبنه  
 يا غافل عليك بالمخافل ط ومنه الى ١٢٩ تسع و  
 عشرون ومائة والالف يظهر النزاع ويزداد الظلم والجور  
 والمخداع الى ظهور طسم ط ط فله رجفات مع  
 قطان الجبال ويحصل رعب عظيم وخطب جسيم

الى ظ ويتلغ غ ومنه الى ١٣٣ ثلاث وثلاثين  
 ومائة والذ قد مدد عليهم ربهم بذنوبهم فسواها ولا يجنأ  
 عقباها مع اختلاف ج الجند بالكنانة وقتل ونفى  
 وسبى ومصادره ق ع من الكتاب الى ظ ومنه الى  
 ١٣٤ سنة وثلاثين ومائة والذ متورفتن من التند  
 والتاكيد فيظهر صاحب العقد الاكيد م الذ قاف  
 ٩٢ ٢١٢  
 محمد الذ قاف عدي و اسماعيل ثم يتولى آ بين محمد  
 ابن ابراهيم ويملك ق راية العلم الاخر ك ثم يتولى  
 م صاحب العلم الانوارى ع ومنه الى ١٣٥ احد  
 واربعين ومائة والذ حركات وعزل ونصب وتقديم و  
 تاخير لارباب المراتب وذوى المناصب مع الاقتنان في  
 سائر البلدان فيظهر ن ا بامر عجيب وفعل غريب طى  
 ومنه الى ١٣٦ سبع واربعين ومائة والذ قوله الحق  
 ولد الملك من الميم الى الميم فالحال غير مستقيم فلا حول  
 ولا قوة الا بالله العلى العظيم هذا ما وعد الرحمن

وَصَدَّقَ الْمُرْسَلُونَ وَمِنْهُ إِلَى ١٤٨ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ  
 وَمِائَةً وَالْفَتْحُ تَطَهَّرَ الْأُمُورَ الْجَلِيَّةَ وَالْخَفِيَّةَ مِنْ مَدَّةٍ  
 مَرَّتْ دَمٌ وَتَفَذَّ فِي الْمَلَكُوتِ عَوَائِدَ النَّفُوسِ وَ  
 يَطَهَّرُ كَأَعْدَمٍ وَمِنْهُ إِلَى ١٤٩ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ  
 وَمِائَةً وَالْفَتْحُ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَأْنِهِ يَازَيُّ الْأَنْفَامِ  
 مَنْ كَانَ رَاقِدًا فَلَا يَنَامُ وَاعْتَبِرُوا بِمَا هَوَاتُ وَلَا تَتَذَمُّوا  
 عَلَى مَا فَاتُ فِي ١٣٥ هـ وَمِنْهُ إِلَى ١٥٠ خَمْسِينَ وَمِائَةً  
 وَالْفَتْحُ مَلِكِ الْبَاطِنِ وَالطَّاعِنِ وَقَدْ تَأَمَّرَ الرَّاعِي  
 فَانْتَبَهَ بِإِغْفَالٍ وَقَدْ تَمَّ إِيْمَانُ الرَّاقِدِ وَاسْتَعْدَّ بِإِمْتِنَانٍ  
 طَعَّ وَمِنْهُ إِلَى ١٥١ أَحَدًا وَخَمْسِينَ وَمِائَةً وَالْفَتْحُ فُورَبِ  
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْهَلْحَقَ قَدُومَ الْعَيْنِ مِنَ الْبَابِ وَوَقُ  
 الطَّائِفِ الْجِيمِ وَفَرَادَ بَعْضَ الْأَخْبَارِ خَوْفٍ مِنَ الْأَشْرَارِ وَ  
 وَقُوعِ النَّهْبِ وَالْقَتْلِ وَالسَّلْبِ ط وَمِنْهُ إِلَى ١٥٢  
 أَثْنِينَ وَخَمْسِينَ وَمِائَةً وَالْفَتْحُ يَتَمَرَّكُ الْمَيْمِ مِنْ جِهَةِ الْمَيْمِ  
 الْحَاكِمِ ثُمَّ يَقُومُ وَيَشْتَدُّ الْحَرْبُ وَالْمُخْتَصِمُ إِلَى آخِرِ الْعَامِ وَقَدْ

ان الاوان فتبه يا غافل ح ل ومنه الى ١١٥٣ ثلاث  
 وخمسين ومائة والفتحة يخرج ك عند اجتماع ج ف  
 ويتدحرج الميم عن ضراط المستقيم ثم يفتح باب الجفا  
 وعدم الوفا وينشق العين دب ومنه الى ١١٥٤  
 اربع وخمسين ومائة والفتحة وقيل يا ارض ابلعي ماك  
 يقل الماء ويحصل الرعب والخط بين الناس فيثور  
 العظماء وتقتل الاشراف وتخرب الكنائس ثم ضرورة  
 العرب ومنه الى ١١٥٥ خمس وخمسين ومائة والفتحة  
 يقوم المهاجر من وراء النهوفيم البلدان جنده ويبد  
 بعض الثور بعده ويمكث ف ثم يهاجر الى ط  
 في ح ق م ومنه الى ١١٥٦ ستة وخمسين ومائة  
 والفتحة يفتح بالجنوب ولكن يظهر صاحب الامر المطلوب  
 م م م م ويضمي الروم ويشند الروم يا حي يا قيوم  
 سلام سلام ط ف ومنه الى ١١٥٧ احد وستين  
 ومائة والفتحة حركات الجيش للحرب ويشند الباس



والام واختلاف الاجزاء وتفصيت الاكباد ومنه الى  
١١٦٧ سبعم وستين ومائة والفاء العازم قادم  
تحرك للمبقيات فلا تحشى الفوات ان الله وانا المية  
راجعون كل م ومنه الى ١١٦٨ سبعم ومائة  
والفاء فن وعن ومشاق وحركات وحروب تذيب  
منها الكبود ونعم الافطار فقل ياسنار ومنه الى  
١١٦٩ احد وسبعين ومائة والفاء من نام قام ومن  
قدم عدم وقد ضاق القضاء وصب البلا ط ق ن  
ومنه الى ١١٧٢ اثنين وسبعين ومائة والفاء قدان  
تغير الاحوال وظهور الخوف والزوال من استعدادك  
ومن فرط هلك ط ع ف ومنه الى ١١٧٣ ثلاث  
وسبعين ومائة والفاء والى ١١٨١ احد وثمانين و  
مائة والفاء الله الباقي فلا زوال للملك ذهب الاخبار  
وبقى الاشرار فالبيدار قبل البوارع ف ومنه الى  
١١٨٧ سبعم وثمانين ومائة والفاء سبعم الاخبار

بقدم صاحب الدار وقد جاؤفت صاحب الدال ول  
 فسبحان من لا يزال اظهر باصاحب الميقات سنلقى الثبات  
 ومنه الى سنة ثمان وثمانين ومائة والف قاله  
 المنعان وعليه التكلان م س ن ومنه الى سنة  
 خمس وتسعين ومائة والف قد ذهب الثور وثقى المشرو  
 فاضمحل الحال وذاب البال فاظهر باروع وجدد القنوع  
 فقد جاء امر الله وارناع عباد الله ط ع ه ومنه الى سنة  
 ستة وتسعين ومائة والف اظهر يا امين وصل بصاحب  
 المتكين لتقتل المعتال ويستريح المعتال ففلا الارض عدلاً  
 كما ملئت جوراً وظلماً ابشرو يا عباد الله فقد جاء امر الله  
 انتهى ما وصل اليه ائبيان في الدائرة الكبرى للعلامة  
 الزمان مصطفى بن شهر اب زاده بالتمام والحال والحمد  
 لله على كل حال قد استنسخة هذه الكلمات في يوم السبت  
 سادس شوال المكرم في سنة في مدينة قم بيد اقل  
 الميراث الشيخ حبيب بن موسى الرضا اروميه افشاري النجفي

١٣

هذا ما خرج من حساب الجفر دخول محمد نكده وشيخ علي

اهل الكتاب حالا ان دخل وقع السيف

وحصل الخيف وهرب الضيف

وكثر الخيف فلا حرد ولا

قوة الا بالله العليم

العظيم

تمت

